

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

کتاب: هندسه‌ی عدالت؛ روایتی از یک گفت‌وگو با علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

ناشر: دفتر علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

ISBN: 978-9936-1-0120-3

نوبت چاپ: ششم

زمان چاپ: ۲۰ صفر ۱۴۴۵ هجری قمری

مکان چاپ: طالقان؛ افغانستان



هشدار!

این کتاب وقف بر مسلمانان است و شرعاً قابل فروش نیست، ولی چاپ و نشر آن، مشروط به حفظ کامل محتوای آن و حقوق معنوی نویسنده، به صورت رایگان یا بدون دریافت سود، جایز است.



توجه:

فضای دانشگاهی ترسیم شده در این اثر، جنبه‌ی نمادین دارد.

هندسه عمارت

روایتی از یک گفت‌وگو با علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



سخن ناشر

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾^۱

کتاب شریف «هندسه‌ی عدالت»، روایتی زیبا و دلنشین از گفت‌وگویی علمی و انقلابی با عالم مصلح حضرت منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی صاحب کتاب شریف «بازگشت به اسلام» است که توسط یکی از یاران او در دو جلسه برگزار شده و توسط جمعی از شاگردانش در دفتر آن جناب با شیوه‌ای بدیع و ادبی تدوین یافته و به نظر مبارک آن جناب رسیده است.

موضوع این گفت‌وگوی علمی و انقلابی، مهندسی «عدالت» به مثابه‌ی آرمان اسلام است که با آسیب‌شناسی بی‌سابقه‌ای در زمینه‌ی معضلات جهان و تحلیل بسیار دقیق و عمیقی از «حکومت اسلامی» و نقش متقابل «مهدی» و «مردم» همراه است.

۱. «هرآینه خداوند به عدالت امر می‌کند» (النحل / ۹۰).

ارزش علمی و انقلابی این اثر بی‌نظیر که به حق باید آن را یک مکتب و ایدئولوژی فطری و اسلامی دانست، با وجود حجم اندک آن به اندازه‌ای است که می‌تواند اصلاحات بنیادینی را در قرائت رسمی مسلمانان از اسلام ایجاد کند و بسیاری از معادلات فرهنگی و سیاسی آنان را متحول سازد و جهت حرکت فردی و اجتماعی آنان را به سوی خلیفه‌ی خداوند در زمین تغییر دهد؛ چراکه این گفتمان با تکیه بر اصول عقلی، قوانین طبیعی و سنت‌های تاریخی و در هماهنگی کامل با آیات قرآن و روایات متواتر و با استفاده از عبارات گویا و الفاظ مأنوس و پرهیز از هر گونه تکلف و زیاده‌گویی، راه سعادت و کمال را به آدمیان نشان می‌دهد و چیستی و چگونگی عدالت -این گمشده‌ی همه‌ی دوران‌ها- را به آنان می‌آموزد و دریچه‌ای نو به سوی آینده‌ای روشن را به روی آنان می‌گشاید.

این کتاب را از جهات مختلفی می‌توان مکمل کتاب «بازگشت به اسلام» یا طرحی جامع برای عملیاتی کردن آن دانست؛ چراکه با متانت و اِتقانی فوق‌العاده، استراتژی انقلاب جهانی را تبیین می‌کند و نقشه‌ی راه زمینه‌سازی برای حاکمیت مهدی را به تصویر می‌کشد و فرایند گذار از عصر تاریک ستم به دوران درخشان عدالت را مرحله به مرحله توضیح می‌دهد

و در عین حال، از عظمت علمی عالمی کامل حکایت می‌کند که این حکمت‌نامه، حاصل دو مجلس اوست!

بر این اساس، سزاوار است همه‌ی کسانی که ارزش این گفتمان مبارک اسلامی را درک می‌کنند، ما را در ترجمه، چاپ و نشر آن میان مسلمانان جهان، یاری رسانند؛ چراکه این کار، با وجود مخالفت‌ها و سنگ‌اندازی‌های گوناگون، کاری به غایت دشوار و نفس‌گیر است و از این دفتر مستقل و مردم‌نهاد با توانایی و بضاعت ناچیزش ساخته نیست. باشد که این کار زمینه‌ی حاکمیت خلیفه‌ی خداوند در زمین را از حیث نظری فراهم سازد و مسلمانان را برای ورود به میدان عمل با هدف اجرای این برنامه‌ی اسلامی آماده کند.

برای ارتباط با ما و دسترسی به شرح‌ها و ترجمه‌های این کتاب، به سایت **www.alkhorasani.com** مراجعه کنید.

با تشکر

دفتر علامه منصور هاشمی خراسانی

عید الاضحی ۱۴۳۷ هجری قمری

فهرست

۱۱.....	فصل یکم
۲۷.....	فصل دوم
۴۵.....	فصل سوم
۸۹.....	کتابنامه



فصل یکم



... دانشجو به انتظار استاد نشسته بود و به زمین نگاه می‌کرد. گاهی آهی می‌کشید و زیر لب چیزی می‌گفت. تو گویی مسأله‌ای مهم، با دست‌های سنگین خود، گریبانِ فکرش را گرفته بود و نمی‌گذاشت نفس بکشد! این بار چندی بود که به سراغ استاد می‌آمد. هر بار، وقتی سؤالش را مطرح کرده بود، استاد تنها نگاهی به او انداخته بود و با سکوت پرمعنایی جوابش را داده بود. اما او باز هم پرسیده بود. باز هم آمده بود تا بپرسد. شوق او به دانستنِ حقیقت، راحتش نمی‌گذاشت. آن قدر را فهمیده بود که نتواند راحت باشد، نتواند بی‌خیال باشد. انسان وقتی از یک اندازه بیشتر دانست، زندگی برایش تلخ می‌شود. کسانی که از زندگی موجود لذت می‌برند و آن را توجیه می‌کنند، آن قدر را نفهمیده‌اند و آن اندازه ندانسته‌اند: ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^۱ اما او که آن قدر را فهمیده بود و آن اندازه دانسته بود، دیگر نمی‌توانست راضی باشد. دیگر نمی‌توانست مانند دیگران، به چیزهایی که «هست» قانع باشد. او به چیزهایی می‌اندیشید که «باید باشد»؛ باید باشد و نیست.

اما چرا نیست؟ چرا هرگز نبوده است؟ مگر «نمی‌تواند» باشد؟ اگر نمی‌تواند باشد پس چرا «باید» باشد؟ چرا این چیزهایی که نمی‌تواند باشد، «نمی‌تواند نباشد»؟ چرا...؟ این سؤال‌های بزرگ و بی‌رحم، انگار کنار دانشجو ایستاده بود و روح تشنه و زخمی‌اش را شلاق می‌زد! برای رهایی از شلاق‌ها، به هر کس که حرفی برای گفتن داشت گوش سپرده بود، ولی هیچ کس نتوانسته بود پاسخگوی روح تشنه و زخمی او باشد. پاسخ‌ها سطحی و بی‌پایه بود؛ مخدوش بود؛ خودخواهانه بود. انگار که فقط برای بستن دهان او ترتیب داده شده بود تا دیگر نپرسد. اما او باز هم پرسیده بود. این بار با حال دیگری نزد استاد آمده بود. خستگی و بی‌چارگی از چهره‌ی او می‌بارید و نفس‌هایش به نفس‌های محتضر می‌مانست، ولی از درخشش چشمانش پیدا بود که هنوز ناامید نشده و دست از طلب برنداشته است. شاید استاد می‌توانست نجاتش دهد؛ چون او بود که برای نخستین بار، دستش را گرفت و به رود خروشان این سؤال‌ها انداخت. پیش از آن، دانشجو سؤالی نداشت که پاسخی بخواهد؛ مانند هزاران نفر دیگر که سؤالی ندارند. استاد بود که برای نخستین بار، چشم‌هایش را گشود و با آن لحن شلاقی گفت: «سرت را بالا بگیر و نگاه کن» و او آمده بود تا سرش را بالا بگیرد و نگاه کند... اما به راستی چه چیزی را باید می‌دید؟! آن‌جا در افق، چه بود؟!...

دانشجو در امواج سرد این افکار شناور بود که در باز شد و استاد به درون آمد. چهره‌ی گشاده و نگاه مهربان او، دانشجو را بشارت می‌داد. به احترام استاد برخاست؛ برخاستنی برای اندیشیدن^۱.

● استاد با لحن پدرا نه‌ای گفت: از اینکه منتظر ماندی عذر می‌خواهم. ولی او تأخیر نکرده بود. همان زمانی آمده بود که دانشجو خواسته بود. این بار، با لحن امیدوارتری گفت: استاد! خواهش می‌کنم برایم صحبت کنید.

● استاد: درباره‌ی چه؟

■ دانشجو: درباره‌ی همان حقیقتی که می‌خواهم بشناسم، چون نیاز دارم که بشناسم؛ همان چیزی که کسی به آن نمی‌اندیشد و درباره‌ی آن صحبت نمی‌کند. درباره‌ی چیزهایی که هست و چیزهایی که باید باشد. برای من صحبت کنید استاد! برای من که با همه‌ی کاستی‌های علمی و اخلاقی‌ام، تشنه‌ی دانستنم و نیاز خود به آگاهی را درک می‌کنم.

۱. چنانکه خداوند فرموده است: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِيَارِكُمْ ثُمَّ تَنَفَّكُوا عَنْهُ حَتَّى تَحْمِلَ الْوِثْرَ الْأَثْقَلُ بَعْدَ الْوِثْرِ الْأَثْقَلِ» (سبا/ ۴۶)؛ «بگو تنها شما را به یک چیز پند می‌دهم، اینکه برای خدا با یکدیگر و به تنهایی قیام کنید سپس ببینید!»

● اما استاد چیزی نگفت.

■ دانشجو با لحنی که از آن درد بر می‌خاست ادامه داد:
دیگر خسته شده‌ام. تا به کی باید شاهد این همه بدبختی و
تباهی در سطح جامعه‌ی خود باشم؟

● استاد: کدام بدبختی و تباهی؟

■ دانشجو با تعجب: همین بدبختی‌ها و تباهی‌هایی که هر
روز و هر شب، در کوچه و خیابان و شهر و روستا و هر گوشه‌ی
جامعه می‌بینم: جهل و فقر و ظلم و فساد و ناامنی و جنگ و
جرم و جنایت و اختلاف قومی و مذهبی و هزار چیز دیگر که
مردم بی‌چاره را به ستوه آورده است!

● استاد: آرام باش! تو بسیار سطحی و احساسی به جامعه‌ی
خود نگاه می‌کنی. فریادهای تو به فریادهای مردی می‌ماند
که برادرش در دریا غرق می‌شد و او در ساحل، بی‌تابانه تماشا
می‌کرد و فریاد می‌زد: وای، پیراهن برادرم خیس شد!!

■ دانشجو: اینکه باید منطقی و عاقلانه به اطراف خود نگاه
کنم درست است، اما منظورتان از این مثال چیست؟

● استاد: منظورم این است که آنچه تو نام بردی، اگر چه به
راستی مشکلات مردم است، ولی مشکل اصلی آن‌ها نیست؛
هم‌چنان که مشکل اصلی آن غریق، خیس شدن لباسش نبود!

در واقع این‌ها که تو می‌بینی، پی‌آمد مشکلات حقیقی جامعه هستند نه خود آن‌ها و با این وصف، تو از درخت مشکلات جامعه، تنها به شاخه‌های آن توجه یافته‌ای، در حالی که باید ریشه‌های آن را هم ببینی. توجّه به سطح‌ها کار احساس است، اما پرداختن به عمق‌ها از شؤون عقل است.

■ دانشجو کمی فکر کرد و گفت: من برای همین نزد شما آمده‌ام. خواهش می‌کنم درباره‌ی عمق‌ها بیشتر صحبت کنید.

● استاد به آرامی از جای خود برخاست و به تخته‌سیاه رنگ‌پزیده نزدیک شد. گچی برداشت و یک دایره‌ی بزرگ کشید. سپس داخل آن، یک دایره‌ی کوچک‌تر رسم نمود. چند دایره‌ی کوچک‌تر نیز درون یکدیگر کشید تا به نقطه‌ی مرکزی رسید. آن‌گاه به جای خود بازگشت و رو به دانشجو که با شگفتی به این شکل‌های مبهم نگاه می‌کرد، گفت: این، نمودار هندسی مشکلات جامعه است. هر یک از این دایره‌ها، سطحی از مشکلات جامعه را نشان می‌دهد. هر دایره‌ای از یک سو، بر دایره‌ی درونی استوار شده و از سوی دیگر، دایره‌ی بیرونی را استوار کرده است، تا آن‌که به دایره‌ی مرکزی می‌رسد.

این دایره، اساس و ریشه‌ی دایره‌های دیگر است؛ یعنی همه‌ی دایره‌های تودرتو از این دایره‌ی مرکزی شکل می‌گیرند، چراکه میان این دایره‌ها ارتباطی از نوع علّت و معلول وجود دارد. مشکلات سطحی جامعه نیز، اعم از فقر و فساد و ظلم و ناامنی و همه‌ی آن‌چه نام بردی، بر روی مشکلات درونی‌تر جامعه استوار شده‌اند. به عنوان مثال، مشکل جرائم اجتماعی بر روی مشکل فقر و مشکل فقر بر روی مشکل بی‌کاری و مشکل بی‌کاری بر روی مشکل توسعه‌نیافتگی جامعه استوار شده است و مشکل توسعه‌نیافتگی جامعه نیز بر روی مشکلات درونی‌تر، تا آن‌که به مشکل اصلی و اساسی ختم می‌شود. به طور کلی باید توجه داشت که مشکلات جامعه، به هیچ روی مستقل و جدا از هم نیستند؛ بلکه به صورت زنجیره‌ای متصل، حلقه در حلقه‌ی یکدیگر دارند و از هم تأثیر می‌پذیرند و بر هم تأثیر می‌گذارند. تو وقتی به هر یک از مشکلات جامعه‌ی خود، بدون توجّه به مشکلات دیگر آن نگاه کردی و ارتباط‌ها را در نظر نیاوردی، هرگز نمی‌توانی شناخت صحیحی از آن داشته باشی و وقتی درد را نشناختی، هرگز نمی‌توانی برای آن، داروی مناسبی پیدا کنی.

● استاد نگاهی به تخته‌سیاه انداخت و گفت: این نمودار هندسی را برای مردمی که در یک جامعه زندگی می‌کنند نیز می‌توان ترسیم کرد؛ چراکه سطح شناخت و عمق نگاه آن‌ها، مراتب متفاوتی دارد. اکثر مردم که توده‌ی عامی هستند، در دایره‌ی بیرونی قرار می‌گیرند و در دایره‌های درونی‌تر، قشر آگاه‌تر جامعه ساکن می‌شوند. هر چه به دایره‌ی مرکزی شناخت نزدیک‌تر می‌شویم، افراد کمتری باقی می‌مانند، تا جایی که در دایره‌ی مرکزی، تعداد انگشت‌شماری جای می‌گیرند. به این ترتیب، هر چه دایره‌ی معرفت افراد، درونی‌تر باشد، دایره‌ی درونی‌تری از مشکلات جامعه را درک می‌کنند.

● استاد کمی مکث کرد و سپس ادامه داد: در صورت اصلاح دایره‌های بیرونی مشکلات، دایره‌های درونی اصلاح نمی‌شوند، هم‌چنان‌که با اصلاح شاخه‌های درخت، ریشه‌های آن اصلاح نمی‌شود؛ بلکه می‌توان گفت: اساساً اصلاح دایره‌های بیرونی مشکلات، بدون اصلاح دایره‌های درونی ممکن نیست؛ چراکه دایره‌های درونی، حکم علت دایره‌های بیرونی را دارند. بنابراین، مادامی که علت فاسد است، معلول نیز فاسد خواهد بود؛ هم‌چنان‌که درختی با ریشه‌های فاسد، نمی‌تواند شاخ و برگ‌های سالمی داشته باشد.

■ دانشجو که احساس می‌کرد به دایره‌ی درونی‌تری از معرفت راه یافته، برای تصدیق سری تکان داد و گفت: همین طور است. مثلاً وقتی ما مشکلی به نام فقر داریم، باید ببینیم که این مشکل بر چه مشکلات ریشه‌ای‌تری استوار شده است؛ می‌بینیم که مثلاً بر مشکل توسعه‌نیافتگی کشور. باز هم باید ببینیم که این مشکل توسعه‌نیافتگی کشور بر چه مشکلات ریشه‌ای‌تری قرار گرفته است؛ می‌بینیم که مثلاً بر مشکل ناامنی. باز هم باید ببینیم که این مشکل ناامنی بر چه مشکلات ریشه‌ای‌تری قرار گرفته است؛ می‌بینیم که مثلاً بر مشکل اختلافات قومی و مذهبی و به همین ترتیب^۱. اما در این جا دو مسأله وجود دارد که می‌خواهم برایم روشن شود: یکی آن که در جامعه، مشکلات بی‌شماری هست که امکان دارد هر کدام ریشه‌ی خاص خود را داشته باشد. در این صورت ما چگونه می‌توانیم این ریشه‌های بی‌شمار را اصلاح کنیم؟ مسأله‌ی دیگر آن که ما نمی‌توانیم سطح‌ها را واگذاریم و صرفاً به ریشه‌هاپردازیم. آیا این طور نیست؟

● استاد تبسمی کرد و گفت: باید با دقت بیشتری نگاه کنی. درباره‌ی مسأله‌ی اول لازم است بدانی که کثرت در مشکلات سطحی، به وحدت در مشکل اصلی ختم می‌شود؛

۱. مثال‌ها ناظر به افغانستان است. طبعاً هر کشوری مشکلات خود را دارد.

یعنی مشکلات جامعه اگر چه در سطح، متعدّد و بسیارند، اما هر چه به عمق می‌روند بیشتر متحد می‌شوند، تا آن‌که در دایره‌ی مرکزی، به یک نقطه‌ی واحد می‌رسند. هرگز نمی‌توان برای یک دایره، دو نقطه‌ی مرکزی در نظر گرفت. بنابراین، هرگاه دیدیم که مشکلات متعدّد، به ریشه‌ی واحدی نرسیده‌اند، باید بدانیم که در شناخت آن‌ها اشتباه کرده‌ایم. درباره‌ی مسأله‌ی دوم نیز نباید تحت تأثیر تبلیغات و تلقینات رایج قرار بگیری؛ چراکه ما وقتی ریشه‌ی اصلی مشکلات را قطع کردیم، در واقع همه‌ی مشکلات را از بین برده‌ایم. بنابراین، ما در عین پرداختن به ریشه‌ی اصلی، به سطح‌ها نیز پرداخته‌ایم؛ هم‌چنان که وقتی درختی را از ریشه درآوردی، در واقع شاخه‌های آن را نیز از بین برده‌ای، اما اگر شاخه‌ها را چیدی و ریشه را باقی گذاشتی، درخت هم‌چنان زنده است و سال دیگر شاخه‌های تازه‌ای در می‌آورد!

■ دانشجو کمی اندیشید و گفت: حق با شماست. اما می‌بینیم که با کمال تأسف، بسیاری از آنان که درد اجتماع و دغدغه‌ی اصلاح مملکت داشته‌اند، همواره در سطح‌ها مانده‌اند و به عمق و ریشه راه نبرده‌اند و بدین سان نیروهای خود را هدر داده‌اند.

● استاد از روی تأسف سری تکان داد و گفت: آن‌ها سرنشینان کشتی سوراخی هستند که در حال غرق شدن است، اما به جای آن که سوراخ کشتی را بیابند و اصلاح کنند و جلوی ورود آب را از آن جا بگیرند، کاسه برداشته‌اند و با آن آب را بیرون می‌ریزند! غافل از این که هنوز کاسه‌ای بیرون نریخته‌اند که صدچندان جای‌گزین آن می‌شود! آیا با این وصف نمی‌توان گفت که سعی بیهوده می‌کنند؟ این است که کشتی جامعه، به تدریج فرو می‌رود و پس از مدتی در میان امواج سهمگین انحطاط، محو می‌گردد.

● استاد کمی مکث کرد و سپس ادامه داد: علت این غفلتِ مرگ‌بار آن است که آن‌ها سوراخ کشتی را پیدا نکرده‌اند. می‌بینند که آب وارد می‌شود، اما نمی‌دانند از کجا! این‌هایی که امروز به عنوان نخبگان سیاسی یا فعالانِ ملی یا رهبران مذهبی یا حتی گروه‌های جهادی، دعوی اصلاحات اجتماعی و حل مشکلات مردم را دارند، همین طورند. بسیاری از آن‌ها همه‌ی توان خود را به کار می‌گیرند و دلسوزانه تلاش می‌کنند تا کشتی جامعه را از غرق شدن نجات بدهند، اما متأسفانه تنها خود را خسته می‌کنند و نیروهایشان را هدر می‌دهند؛ چرا که تنها راه نجات کشتی، اصلاح سوراخ آن است و آن‌ها این کار را نمی‌کنند؛

بلکه تنها آب را مشت مشت بیرون می‌ریزند و وقتی اثری از نجات نمی‌بینند، یا کلافه می‌شوند و فریاد می‌زنند و دیگران را مته‌م می‌کنند، یا ناامید می‌شوند و انزوا برمی‌گزینند و عرصه را خالی می‌کنند.

■ دانشجو: در میان این قیل و قال‌ها و بیهوده‌کاری‌ها چه باید کرد؟

● استاد: کسی که در کشتی سوراخ قرار دارد و به زودی غرق می‌شود، چه باید بکند؟ معلوم است که یا باید مانند برخی، کاسه بردارد و آب را بیرون بریزد، یا باید به دنبال سوراخ کشتی بگردد و آن را اصلاح نماید. البته برخی راه سومی را در پیش گرفته‌اند: سرخورده و ناامید در انتظار مرگ نشسته‌اند و با چشم‌هایی خیره و مبهوت، موج‌های دیوانه را تماشا می‌کنند. برخی هم که اصلاً خوابیده‌اند و نمی‌دانند دارند غرق می‌شوند!

■ دانشجو: اما آب را با کاسه بیرون ریختن سودی ندارد. در انتظار مرگ هم نمی‌توان نشست. نادیده گرفتن واقعیت هم دیوانگی است. پس تنها کار عاقلانه این است که سوراخ را بباییم و مرمت کنیم. این تنها راه است. راه دیگری وجود ندارد.

● استاد: همین طور است، اما باید بدانی که این کار، به هیچ رو آسان نیست؛ چراکه هر اندازه مشکل، عمیق‌تر و ریشه‌ای‌تر باشد، رویارویی با آن سخت‌تر و خطرناک‌تر است و هزینه‌های بیشتری دارد. شاید به همین دلیل است که برخی ترجیح می‌دهند در سطح‌ها بمانند و از یک اندازه عمیق‌تر نشوند!

■ دانشجو: حق با شماست، اما من برای این کار سخت و خطرناک آماده‌ام. هر چند ممکن است چیزهای زیادی را از دست بدهم، اما طبیعی است که وقتی میان مرگ و زندگی گرفتار شده‌ام، اموال خود را به دریا می‌ریزم تا جان خود را نجات بدهم.

● استاد: بسیار خوب. اما بدان برای یافتن و ترمیم سوراخ کشتی، باید به قدر آب‌هایی که در آن هست، عمیق شوی!

● استاد این را گفت و از جای خود برخاست. از پنجره‌ی کلاس خالی، نگاهی به فراسوی افق انداخت و خورشید را دید که در پس ابرهای تیره، پنهان است. استاد پنجره را باز کرد. نسیم روح‌بخشی از جانب مشرق، سراسیمه به کلاس دوید و بشارت داد که این ابرهای تیره، به زودی کوچ می‌کنند و آفتاب درخشان، پس از دیری دوباره آشکار می‌شود.

دانشجو در چشم‌های استاد رازی را دید؛ رازی را که احساس کرد به زودی خواهد دانست. شاید راز آن سوراخ کشتی بود که حالا به دنبالش می‌گشت. حس کرد پس از سال‌ها جست‌وجو، به زودی خواهد «یافت». حس «یافتن» برای روح تشنه‌ای که هیچ‌گاه «نیافته» بود، حس غریبی بود. استاد بدون آن که نگاه رازآلودش را از افق بردارد، به آرامی گفت: برای امروز کافی است. روی این‌ها که گفتم فکر کن. اگر خدا بخواهد فردا بیشتر سخن خواهیم گفت...



فصل دوم



فردای آن روز، دانشجو زودتر از همیشه به دانشگاه آمد. به آرامی گام برمی‌داشت و زیر لب با خود چیزی می‌گفت: «... درد ما چیست؟ مشکل اصلی ما کدام است؟ سوراخ کشتی ما کجاست؟...». این‌ها را او زیر لب می‌گفت و به سوی کلاس می‌آمد؛ همان کلاس قدیمی که پنجره‌اش رو به افق باز می‌شد و همیشه خالی بود. دانشجو روی یک صندلیِ خاک گرفته که به نظر می‌رسید هزار سال است کسی روی آن ننشسته، به انتظار استاد نشست و نگاهی به فراسوی افق انداخت. خورشید را دید که آرام آرام سرک می‌کشد تا او را در این سرمای زمستانی گرم کند. در کلاس از شور گشایش فریادی کشید و استاد وارد شد.

■ دانشجو پس از سلام و صبح به خیر، گفت: دیروز به این نتیجه رسیدیم که همه‌ی مشکلات جامعه، «علّت اصلی واحدی» دارند که بدون اصلاح آن، هرگز اصلاح نمی‌شوند و اصلاح‌گران نیروهای خود را هدر می‌دهند. خواهش می‌کنم امروز درباره‌ی این علّت اصلی واحد صحبت کنید.

● استاد لبخندی زد و گفت: پیش از هر چیز باید حقیقت و ماهیت مشکلات مردم در بستر تاریخ را با بیشترین دقت و تعمق ممکن، بررسی کنیم: ما می‌دانیم که مردم در طول تاریخ، نیازهای حقیقی متعددی داشته‌اند. این نیازها که تحت تأثیر «طبیعت»، «وراثت»، «خود» و «جامعه» شکل گرفته‌اند، در واقع استعدادهای مردم هستند که باید به فعلیت برسند؛ به نحوی که اگر یکی از نیازهای حقیقی انسان تأمین نشود، می‌توانیم بگوییم که یکی از استعدادهای وجودی او به فعلیت نرسیده است. از این حالت به «محرومیت» تعبیر می‌کنیم. انسان محروم، انسانی است که نیازهای حقیقی‌اش تأمین نشده و به عبارت دیگر، استعدادهایش به فعلیت نرسیده است. در برابر محرومیت، «عدالت» قرار دارد. عدالت، تأمین همه‌ی نیازهای انسان به نحوی است که تأمین هیچ یک با تأمین دیگری منافات نداشته باشد و به تعبیر دیگر، فعلیت همه‌ی استعدادهایی است که در فرد فرد مردم به گونه‌ای متفاوت وجود دارد و برای هر فرد آن‌ها، «حق» ایجاد می‌کند؛ حقی منحصر به فرد که می‌توان آن را «حق شدن» نامید؛ به این معنا که هر فرد، «حق» دارد آن چه «می‌تواند»، «بشود».

حال، اگر به سراسر تاریخ بشر نگاه کنی می‌بینی که مردم، همیشه محروم بوده‌اند و هیچ‌گاه به عدالت دست نیافته‌اند. اساساً وجود مشکلاتِ امروز، محرومیت انسان در طول تاریخ را اثبات می‌کند؛ چراکه وضعیتِ امروز او بی‌ارتباط با وضعیتِ دیروز او نیست و امروز، دودی است که از آتشِ دیروز برخاسته است. با این حال، رفع این محرومیتِ دیرینه، همیشه مطلوب مردم بوده و نیازها و استعدادهایشان، محرک آن‌ها به سوی عدالت بوده است؛ هم‌چنان‌که تشنگی و گرسنگی، محرک آن‌ها به سوی آب و غذا است. عدالت به این معنا، گم‌شده‌ی دیرین انسان و هدف از بعثت انبیاء بوده است.^۱

■ دانشجو: آن‌چه شما می‌گویید بسیار دقیق و عمیق است، اما گمان می‌کنم این گزاره که «مردم در طول تاریخ، هیچ‌گاه به عدالت دست نیافته‌اند» در صورتی صادق است که منظور از آن، «عدالتِ مطلق» باشد، وگرنه امکان دارد که در طول تاریخ، از «عدالتِ نسبی» برخوردار بوده باشند؛ هم‌چنان‌که امروز، به ویژه در برخی جوامع، از عدالت نسبی برخوردارند.

۱. چنانکه خداوند فرموده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (الحديد/ ۲۵).

● استاد: توجه داشته باش که عدالت با این معنا به هیچ وجه نسبی نیست و نمی‌تواند باشد؛ چراکه عدالتِ نسبی نام دیگر ظلم است؛ هم‌چنان‌که به یک اعتبار می‌توان به آن گفت: «ظلم نسبی»! نباید فراموش کنی که نیازهای انسان، جدا از یکدیگر نیستند؛ بلکه زنجیره‌وار به یکدیگر متصل و مرتبط‌اند.

اگر یک حلقه را برگیری از جای

خلل یابد همه عالم سراپای

اگر یکی از نیازهای انسان تأمین نشود، بر روی سایر نیازهای او تأثیر می‌گذارد و تأمین آن‌ها را هم با مشکل مواجه می‌کند. روشن است که در چنین حالتی او محروم خواهد بود نه عدالت‌یافته. از این رو، می‌بینی که هرگاه یکی از نیازهای انسان تأمین نشده، او از جای خالی همان نیاز، سقوط کرده و تأمین سایر نیازها هم به کارش نیامده است. آری، برای غرق شدن کشتی، یک حفره نیز کافی است؛ به این معنا که دیر یا زود، غرق شدن قطعی است!

■ دانشجو: سخن شما از عمق خاصی برخوردار است. خواهش می‌کنم درباره‌ی آن بیشتر توضیح دهید.

● استاد: روشن است که هر فرد، یا همه‌ی نیازهایش به گونه‌ای که تأمین هیچ یک با تأمین دیگری منافات نداشته باشد، تأمین می‌شود یا تأمین نمی‌شود و به عبارت دیگر، هر فرد یا آن چه می‌تواند بشود، می‌شود یا نمی‌شود. اگر بشود به عدالت دست یافته، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توان او را «محروم» نامید و اگر نشود محروم است، به گونه‌ای که سلب عنوان «عدالت‌یافته» از او صحیح است. از این رو، می‌توان گفت: عدالت نسبی، وجود حقیقی ندارد، بلکه صرفاً اعتباری است. آن چه وجود حقیقی تواند داشت، «عدالت مطلق» است. اساساً «عدالت» و «نسبی» متضاد هستند، منافات دارند و یکدیگر را نقض می‌کنند؛ مثل آن که در یک ترکیب وصفی بگوییم: «زیبای زشت»!

■ دانشجو: به این ترتیب نمی‌توان گفت که در یک جامعه، عدالت بیشتر و در جامعه‌ی دیگر، عدالت کمتری حاکم است، در حالی که وجدان چنین چیزی را می‌گوید!

● استاد: وجدان چنین چیزی را «اعتبار» می‌کند، اما «حقیقت» آن است که در هیچ یک از این دو جامعه، «عدالت» نیست. عدالت حقیقی، اساساً و ضرورتاً «جهان‌شمول» است؛

به این معنا که نمی‌تواند در یک بخش از جهان، جدا از بخش‌های دیگر به وجود آید؛ چرا که از یک سو، بخش‌بندی‌های جهان اعتباری است و آن چه حقیقت دارد، «نظام واحد جهانی» است و از سوی دیگر، هیچ یک از به اصطلاح بخش‌های جهان، جدا از بخش‌های دیگر نیست؛ بلکه در یک نظام تأثیر و تأثر، به یکدیگر پیوسته و وابسته‌اند. بنابراین، عدالت حقیقی، «عدالت مطلق جهانی» است و این حقیقتی است که جای هیچ تردیدی در آن نیست.

■ دانشجو در حالی که شگفت‌زده به نظر می‌رسید، به فکر فرو رفت. سخنان استاد اگر چه بسیار تازه و تکان‌دهنده می‌نمود، کاملاً معقول و قابل قبول بود. از این رو، با اشتیاق خاصی گفت: خواهش می‌کنم ادامه بدهید.

● استاد مکثی کرد و ادامه داد: مجموع نیازها و استعدادهایی که در هر فرد به گونه‌ای متفاوت از افراد دیگر وجود دارد، آن فرد را برای «جایی» از «جهان» متناسب می‌گرداند^۱. در واقع هر کس در جامعه‌ی جهانی برای خود جایی دارد که اندازه‌ی اوست و اندازه‌ی غیر او نیست؛

۱. چنانکه خداوند فرموده است: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (الطلاق/۳).

با توجّه به این که امکان ندارد دو نفر، از حیث نیازمندی و استعداد، کاملاً نظیر یکدیگر باشند^۱. حال، اگر هر فرد، فعلیّت تام پیدا کند و در جای خود قرار بگیرد، جزئی از عدالت مطلق را ساخته است و اگر فعلیّت تام پیدا نکند یا در جای خود قرار نگیرد، یک خلأ اجتماعی به وجود می‌آورد که هیچ چیز دیگری نمی‌تواند آن را پر کند. این است که گفته‌اند: «عدالت، قرار دادن هر چیز در جای خود است».

■ دانشجوی سری تکان داد و گفت: بنابراین می‌توان گفت که مردم در طول تاریخ، همواره به دنبال عدالت مطلق بوده‌اند و متأسفانه هیچ‌گاه به آن دست نیافته‌اند. شاید به خاطر همین «مطلق‌گرایی» بوده است که هیچ حکومتی را برای همیشه تحمّل نکرده‌اند و به نوعی، «تنوّع‌طلبی سیاسی» داشته‌اند! این طور نیست؟

● استاد: همین طور است. هر یک از نیازهای مردم، زیرمجموعه‌ی نیاز آن‌ها به عدالت مطلق بوده است. به عبارت دیگر، همه‌ی مردم در همه‌ی زمان‌ها و همه‌ی مکان‌ها، تنها یک نیاز داشته‌اند و آن، نیاز به عدالت مطلق بوده است.

۱. چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا﴾ (نوح / ۱۴): «و هرآینه شما را گوناگون آفریده است».

حرکت‌های اجتماعی، جنبش‌های آزادی‌بخش و همه‌ی انقلاب‌های مردمی جهان در طول تاریخ، دانسته یا نادانسته، تحت تأثیر و انگیزش این نیاز حقیقی و در راستای تأمین و پاسخ‌گویی به آن شکل گرفته‌اند. در واقع مردم برای تأمین این نیاز حقیقی، حکومتی تشکیل دادند، اما هیچ‌گاه حکومتِ آن‌ها این نیازشان را تأمین نکرد. از این رو، نهایتاً آن را ساقط کردند و حکومتِ دیگری را بر پا ساختند، اما حکومتِ دیگر نیز نیاز حقیقی آن‌ها را که عدالت مطلق بود، تأمین نکرد. از این رو، آن‌ها را نیز برانداختند و به حکومتِ دیگری روی آوردند. تاریخ، صحنه‌ی همین آزمون‌ها و خطاها بوده است که تو آن را «تنوع‌طلبی سیاسی» نامیدی! ولی باید بدانی که آن‌ها این کار را از سرِ بی‌دردی و تنوع‌طلبی نکردند؛ بلکه از سرِ درد و نیاز انجام دادند. انسانِ نگون‌بخت، در جست‌وجوی عدالتِ مطلق، به هر سویی روی آورده و به هر حکومتی سر سپرده است. حکایت او حکایتِ کودکی بوده که در میان جمعیت گم شده است و به دنبال مادر می‌گردد، اما چون شناخت صحیحی از او ندارد، به دامان هر زنی چنگ می‌زند و او را مادر می‌خواند و وقتی با بی‌مهری آن زن روبه‌رو می‌شود، به اشتباه خود پی می‌برد و او را وامی‌گذارد و به دامانِ دیگری می‌آویزد. این‌ها همه تجربه‌های تلخ او بوده است.

■ دانشجو: چه ارتباطی میان حکومت و تأمین این نیاز وجود داشته است؟ اساساً چرا مردم به دنبال حکومت‌ها رفته‌اند؟

● استاد: سؤال خوبی است. گفتیم که عدالت «تأمین همه‌ی نیازهای انسان به نحوی است که تأمین هیچ یک، با تأمین دیگری تعارض نیابد» و «فعلیّت همه‌ی استعدادهایی است که در فرد فرد مردم به گونه‌ای متفاوت وجود دارد و برای هر یک از آن‌ها حق ایجاد می‌کند». اکنون باید بگوییم که حقّ هر فرد در ارتباط با حقّ افراد دیگر، «تکلیف» را به وجود می‌آورد^۱. به این معنا که تأمین هر یک از نیازهای فرد، هم‌چنان که نباید با تأمین نیازهای دیگر فرد تعارض یابد، نباید با تأمین نیازهای فرد دیگر تعارض پیدا کند و عدالت برای هیچ فردی نمی‌تواند با ظلم به فرد دیگر به دست آید. این جاست که می‌توان گفت: از بطن نیاز به عدالت، نیاز به حکومت متولّد می‌شود؛ چون وقتی نیازهای هر فرد باید به گونه‌ای تأمین شود که مانع تأمین نیازهای فرد دیگر نشود، نیاز به نیرویی است که بر هر دو فرد، «اِشراف» و «سلطه» داشته باشد تا ارتباط آن دو با یکدیگر را تنظیم کند و آن نیرو همانا حکومت است.

۱. بنابراین، می‌توان گفت که اصالت با حق است و تکلیف اعتباری است.

به طور کلی، بدون یک حکومت که بتواند میان همه‌ی زیرمجموعه‌ها پیوند و انسجام برقرار سازد، جامعه شکل نمی‌گیرد؛ چرا که همه‌ی افراد بر همه‌ی اقران خود اِشراف و سلطه ندارند تا بتوانند ارتباط خود را با یکدیگر تنظیم کنند. بنابراین، نیاز به نیروی اِشراف و سلطه (= حکومت) از مهم‌ترین نیازهای مردمی است که در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. حال اگر جهان را اجزائی جدا و مستقل از یکدیگر بدانیم، چنانکه امروز دانسته می‌شود، می‌توانیم برای هر جزء آن حکومتی جدا و مستقل در نظر بگیریم، چنانکه امروز در نظر گرفته می‌شود، اما اگر آن را نظامی واحد و به هم پیوسته بشناسیم تا بتواند بستر عدالت مطلق باشد، نمی‌توانیم به چیزی جز «حکومت واحد جهانی» باور بندیم. از این‌جا دانسته می‌شود که وجود حکومت‌های متعدّد در جهان، علّت یا معلول محرومیّت است و جهان نمی‌تواند دو حاکم داشته باشد.

● استاد اندکی مکث کرد و سپس ادامه داد: اِشراف و سلطه‌ای که یک حکومت دارد نیز به دو گونه می‌تواند باشد: اِشراف و سلطه‌ی اعتباری که چیزی جز جعل قانون و قراردادهای اجتماعی نیست و اِشراف و سلطه‌ی حقیقی که چیزی فراتر از جعل قانون و قراردادهای اجتماعی است، بلکه ریشه در وجود و ماهیّت دارد و از اِشراف و سلطه‌ی خداوند بر جهان، نشأت می‌گیرد.

اگرچه هر دوی این اِشراف‌ها و سلطه‌ها جامعه به وجود می‌آورند و آن را به نحوی حفظ می‌کنند، اما آن‌چه جامعه‌ای جهانی با عدالت مطلق می‌سازد، تنها اِشراف و سلطه‌ی حقیقی است.

■ دانشجو که احساس می‌کرده دایره‌ی درونی‌تری از معرفت راه یافته است، گفت: به این ترتیب، اگرچه مردم برای تشکیل و حفظ اجتماع، نیاز به حکومتِ عام دارند، اما برای دست یافتن به عدالتِ مطلق که نیاز حقیقیِ آن‌هاست، به حکومتِ خاصی نیازمندند و آن همانا حکومتِ واحد جهانی است. اما می‌خواهم بدانم این حکومتِ واحد جهانی، چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد تا عدالت را برای انسان به ارمغان بیاورد؟

● استاد: اگر عدالت، قرار دادن هر چیز و هر کس در جای خود است، مسلماً حکومتی می‌تواند آن را تحصیل کند که هر چیز و هر کس در نظام هستی را بشناسد و جای آن را بداند و توان جابه‌جا کردنش را داشته باشد و از اشتباه در آن‌ها مصون باشد. بدیهی است که بدون حکومتی با این ویژگی‌های چهارگانه، هیچ امکانی برای تحققِ عدالت مطلق وجود نخواهد داشت و این ویژگی‌های چهارگانه همان اِشراف و سلطه‌ی حقیقی بر نظام هستی است که اولاً و بالذات جز برای خالق آن ممکن نیست.

بر این اساس، می‌توان گفت که حق حاکمیت، تنها از آن خالق هستی است و منحصرأ حاکمیت اوست که عدالت مطلق جهانی را محقق تواند کرد^۱.

■ دانشجو کمی فکر کرد و گفت: حق با شماست. هیچ کس جز خالق هر چیز و هر کس، هر چیز و هر کس در نظام هستی را نمی‌شناسد و جای هر کدام را نمی‌داند و توان قرار دادنش در جای خود را ندارد و از اشتباه در آن‌ها مصون نیست، ولی می‌خواهم بدانم حاکمیت خداوند با معنایی که مورد نظر ماست، چگونه قابل تصوّر است؟

● استاد: مسلم است که حاکمیت خداوند با معنایی که مورد نظر ماست، نمی‌تواند به طور مستقیم و بدون واسطه بر جهان مادی جریان یابد؛ چراکه محدودیت‌ها و قوانین ماده چنین اجازه‌ای نمی‌دهد و طبیعت، ظرفیت آن را ذاتاً فاقد است. بنابراین، نیاز به وسیله‌ای است^۲ که از یک سو هم‌سنخ با مردم و از سوی دیگر، رسانای اِشراق و سلطه‌ی الهی باشد^۳

۱. چنانکه در قرآن آمده است: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (الأنعام / ۵۷) و در سنت آمده است: «البيعة لله».

۲. چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَاتَّبِعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (المائدة / ۳۵).

۳. چنانکه خداوند فرموده است: ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تَقِفُوا إِلَّا يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٌ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ﴾ (آل عمران / ۱۱۲).

و آن ضرورتاً یکی از مردم است که توسط خداوند به ماهیت و جای هر چیز و هر کس در نظام هستی، «هدایت» می‌شود^۱ و برای جابه‌جایی آن، توانایی و مصونیت می‌یابد و بر پایه‌ی همین ویژگی‌های چهارگانه که از خداوند می‌گیرد، استعداد و تبعاً حق حاکمیت پیدا می‌کند. ما چنین انسانی را «انسان کامل» می‌نامیم^۲. به این ترتیب، می‌توان گفت که خداوند حق حاکمیت خود را از طریق انسان کامل استیفا می‌کند و انسان کامل، «خلیفه‌ی» اوست^۳. با این وصف، روشن است که حاکمیت انسان کامل، ماهیتی جز اجرای کامل اوامر خداوند نخواهد داشت و در واقع همان حاکمیت او خواهد بود که به این وسیله، اعمال می‌شود.

● استاد اندکی مکث کرد و سپس ادامه داد: از اینجا دانسته می‌شود که هیچ حکومتی جز حکومت انسان کامل، نمی‌تواند مظهر حکومت خداوند باشد و تازمانی که حکومت در اختیار انسان کامل قرار نگرفته، امکان تحقق عدالت مطلق جهانی منتفی است.

۱. مهدی

۲. در گفتار دیگری، او را «انسان مهدی» نامیده است.

۳. چنانکه فرموده است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (البقرة / ۳۰)؛ «هرآینه من در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌ام».

یکی از آن جهت که گفتم و دیگری از این جهت که انسان کامل، خود یکی از افراد جامعه است که استعدادش، او را برای حکومت مناسب ساخته است. بنابراین، حکومت «جای» اوست و چنان که گفتم، عدالت مطلق آن است که هر کس در جای خود قرار بگیرد. به این ترتیب، تا زمانی که انسان کامل در جایگاه حکومت قرار نگرفته، عدالت مطلق تحقق نیافته است.

■ دانشجو در حالی که مبهوت به نظر می‌رسید، کمی اندیشید و گفت: آیا این به آن معناست که دایره‌ی مرکزی و علت اصلی مشکلات جامعه، «عدم حاکمیت انسان کامل» است؟! بله... بله... سوراخ کشتی ما همین است.

● استاد آه سردی کشید و برخاست. آرام کنار پنجره رفت و در حالی که با نگاه خود افق دور را می‌نگریست، گفت: انسان امروز خسته است. انسان امروز زخمی است. خسته از چندین هزاران سال بی‌عدالتی و زخمی از تجربه‌های همه تلخ. فرعون‌ها و نمرودها را دیده و قیصرها و کسرها را کشیده و بنی‌امیه‌ها و بنی‌عباس‌ها را تحمل کرده و شاهان و امیران را شاهد بوده است و امروز، جمهوری‌ها و اسلامی‌ها را تجربه می‌کند. انسان امروز خسته است. انسان امروز زخمی است.

به گدایی جرعه‌ای عدالت، در برابر هر مکتبی، هر حکومتی زانو زده، اما او تشنه‌تر از آن بوده است که به یک جرعه سیراب شود. او را اقیانوس سیراب تواند کرد. اما او اقیانوس را وا گذاشته و به سراغ رطوبت‌ها رفته است. آری، همان طور که دانستی، علت اصلی و دایره‌ی مرکزی مشکلات جامعه، فقدان حکومت انسان کامل بوده و همه‌ی محرومیت‌ها از این نقطه برخاسته است، اما می‌بینی که کسی آن را در شمار نمی‌آورد و به آن وقعی نمی‌نهد. علتش این است که کسی در دایره‌ی مرکزی شناخت نیست. همه در دایره‌های بیرونی، در سطح‌ها مانده‌اند!

■ دانشجو که با چشم‌های شگفت‌زده به استاد می‌نگریست، خواست که چیزی بگوید، اما نفَسش در سینه حبس شد و زبانش در کام نچرخید. از این یادآوری بزرگ، تمام روحش به درد آمده بود. گمان نمی‌کرد که منشأ همه‌ی بدبختی‌ها همین باشد. از این که گمان نمی‌کرد بیشتر می‌سوخت!

● استاد ادامه داد: مشکل مردم ما و مردم دنیا محرومیت از حکومت انسان کامل است؛ مشکلی که نمی‌توان آن را یک مشکل نامید؛ بلکه ضایعه‌ای دردناک و خلأی که هیچ چیز جبران‌ش نمی‌کند؛ مصیبتی کمرشکن و غیر قابل ارزیابی.

مشکل مردم ما و مردم دنیا، حکومت یکی و عدم حکومت یکی دیگر از آنان نیست تا با کنار زدن یکی و آوردن دیگری، آن را برطرف کنند. مشکل امّت‌ها و جوامع انسانی، فقدان کسی همچون علی است. مشکل دنیا «بی مهدی بودن» است.

■ دانشجو باز هم سعی کرد که چیزی بگوید، اما نتوانست.

● استاد ادامه داد: عدالت مطلق، کارکرد یک نظام است؛ نظامی دقیق و ریاضی‌وار که هر جزئش در جای خود قرار دارد. اگر یک جزء اساسی را از ماشین خود برداشتی، آیا ماشین روشن می‌شود؟ آیا حرکت می‌کند؟ انسان کامل - که تعریف او گذشت - جزء اساسی ماشین عدالت است. تا زمانی که این جزء اساسی در جای خود قرار نگرفته است، ماشین عدالت کار نخواهد کرد. کسانی که به جای قرار دادن انسان کامل در جای حکومت، به دنبال راه دیگری برای رسیدن به عدالت هستند، در واقع ماشین از کار افتاده‌ی خود را به جای تعمیر، به سوی مقصد هل می‌دهند! اما مقصد آن‌ها دورتر از آن است که بتوانند این گونه به آن برسند. این‌ها ناگزیر دیر یا زود، نفس نفس زنان از پای در می‌آیند و به اصطلاح، در میانه‌ی راه «کم می‌آورند»!

ادامه دارد...



فصل سوم



■ دانشجو که اکنون عمق فاجعه را درک کرده بود، مدّتی به فکر فرو رفت و آن‌گاه در حالی که مأیوس به نظر می‌رسید، گفت: هر چند در فرهنگ اسلامی ما، به طور متواتر از این انسان کامل با عنوان «مهدی» خبر داده شده و تأکید شده است که عدالت مطلق جهانی در پرتو حاکمیت او محقق خواهد شد^۱ و در سایر ادیان توحیدی نیز به چنین موضوعی اشاره شده است و از این رو، در واقع همگان با هر دین و مذهبی، به نحوی آن را باور دارند و می‌توان آن را از مسلمات یا مشهورات دانست، اما افسوس و هزاران افسوس که چنین انسانی، هنوز به دنیا نیامده یا به دنیا آمده و غایب است و در هر دو حال، امکان حاکمیتش نیست. البته دعا می‌کنم که اگر هنوز به دنیا نیامده است، هر چه زودتر به دنیا آید و اگر به دنیا آمده است، هر چه زودتر روزگار غیبتش به پایان رسد!

۱. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی متواتر و مشهور پس از بشارت به مهدی فرموده است: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مِلْتَّ جَوْزًا وَظُلْمًا»؛ «زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، همان طور که از ظلم و ستم پر شده است».

ولی در هر حال، بهتر می‌بینم که این گزینه‌ی دست‌نیافتنی را به کناری بگذاریم و بحث خود را با این پرسش پی بگیریم که اکنون چه باید کرد؟ مسلماً پاسخ به این پرسش است که آوردگاه اندیشمندان و نظریه‌پردازان بوده است؛ و گر نه همگان آن چه شما تاکنون گفتید را به نحوی باور دارند یا می‌توانند باور داشته باشند. می‌خواهم بگویم آن چه شما تا این جا گفتید، به نحوی مبنای مشترک همه‌ی اهل اسلام، بلکه همه‌ی اهل ادیان، بلکه شاید همه‌ی عقلای جهان است. به این خاطر می‌گویم همه‌ی عقلای جهان که شاید هیچ عاقلی از آن حیث که عاقل است، اولویّت حاکمیت انسان کامل با ویژگی‌های چهارگانه را انکار نکند، ولی همه‌ی منازعات سیاسی بر سر این است که وقتی امکان تحقق آن وجود ندارد، چه باید کرد. در این نقطه است که هر جریانی از جریان دیگر جدا می‌شود و هر کس چیزی می‌گوید. به عنوان نمونه، یکی جمهوری را پیش می‌نهد و دیگری آن را به تنهایی کافی نمی‌یابد و با قید اسلامی یا قیدی دیگر، مقید می‌سازد. به هر حال، آن چه همگان را به این منازعه کشانده، دانسته یا نادانسته این پیش‌فرض بوده است که نمی‌توان دست روی دست نهاد تا انسان کامل به دنیا بیاید یا ظهور کند و ناگزیر باید حکومت دیگری را پذیرفت تا جامعه از هرج و مرج نجات یابد و به کام نابودی نرود.

در واقع، این یک «اضطرار» است. حال به نظر شما در این اضطرار، چه باید کرد؟

● استاد که در این لحظه‌ها، به آسمان می‌نگریست و گوش می‌داد، با چشم‌هایی که اشک در آن‌ها حلقه زده بود، نگاهی به دانشجو انداخت و گفت: حرف‌هایت را شنیدم و درک کردم، اما نمی‌دانم که آیا تو هم حرف‌های مرا می‌شنوی و درک می‌کنی یا نه!

■ دانشجو در حالی که از این حال استاد به شگفت آمده بود، گفت: البته که می‌شنوم استاد! من برای شنیدن آمده‌ام نه برای گفتن؛ چراکه تاکنون بسیار گفته‌ام و کم شنیده‌ام. من آمده‌ام تا از کسانی باشم که به تعبیر قرآن، سخن‌ها را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱.

● استاد: بسیار خوب. اگر چنین است گوش خود را باز کن تا بشنوی و هوش خود را به کار گیر تا درک کنی:

همان طور که گفتی، آن چه مردمان را به منازعه بر سر قدرت کشانده، دانسته یا نادانسته، این پیش فرض بوده است که تحقق حاکمیت انسان کامل، برای آنان ممکن نیست و در نتیجه، چاره‌ای ندارند جز اینکه حاکمیت دیگری را به وجود آورند. البته تردیدی نیست که اگر پیش فرض آنان درست باشد، نتیجه‌ای که گرفته‌اند درست است، ولی همه‌ی سخن من در این است که آیا پیش فرض آنان درست است؟! یعنی آیا واقعاً تحقق حاکمیت انسان کامل، برای مردم ممکن نیست؟! آیا هیچ راهی به آن برای آنان وجود ندارد؟! این مسأله چه اندازه مورد بررسی آنان قرار گرفته که به یک پیش فرض همگانی تبدیل شده است؟!

■ دانشجو در حالی که بسیار شگفت‌زده به نظر می‌رسید، پاسخ داد: منظورتان را نمی‌فهمم! این موضوع از آغاز برای همگان مسلم بوده و نیازی به بررسی نداشته است!

● استاد: چه طور نیازی به بررسی نداشته در حالی که کلید عدالت مطلق جهانی و مهم‌ترین مسأله‌ی بشر و زیربنای مشروعیت همه‌ی حکومت‌های جهان بوده است؟! اصلاً چه طور برای همگان مسلم بوده در حالی که هنوز بررسی نشده است!!

■ دانشجو از شدت تعجب، سکوت کرد. بهت بی سابقه‌ای او را فرا گرفته بود و نمی‌گذاشت سخن بگوید. چند دقیقه طول کشید تا توانست فکر خود را جمع کند و بفهمد دقیقاً چه موضوعی طرح شده است و چه معنایی دارد! سرانجام در حالی که وحشت کرده بود، فریاد زد: این سخن شما پایه‌ی اصلی مشروعیت و توجیه‌پذیری همه‌ی نظام‌های سیاسی موجود را متزلزل می‌سازد و بسیاری از بافته‌های فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی بشر را پنبه می‌کند! دست کم از هزار سال پیش تاکنون، عالمان مسلمان دو دسته بوده‌اند: دسته‌ای اصرار داشته‌اند که مهدی به دنیا نیامده است و برای ما معلوم و به ما مربوط نیست که چه زمانی به دنیا خواهد آمد و دسته‌ای دیگر بر آن بوده‌اند که او به دنیا آمده، ولی تا زمانی که خدا بخواهد و مصلحت اقتضاء کند، در پس پرده‌ی غیبت است و امکان تحقق حکومتش نیست. بنابراین، از نگاه هر دو دسته باید به فکر حکومت دیگری بود؛ چرا که «ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضاء نکند که حضرت تشریف بیاورد. در طول این مدت مدید، احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟... هرج و مرج است؟»^۱. حال آیا شما مبنای هر دو دسته را که در طول بیش از هزار سال جا افتاده است، زیر سؤال می‌برید؟!

۱. خمینی، روح الله، ولایت فقیه، ص ۳۰

● استاد: بله، همین طور است. آن چه حکومت انسان کامل را از فهرست نظام‌های سیاسی واقعی حذف کرده، این توهم بی‌اساس بوده است که حکومت او برای مردم دست‌یافتنی نیست، یا به عبارت دیگر، تحقق آن در اختیار مردم نیست! اما به راستی چرا؟! به چه دلیل؟! با کدامین مدرک علمی، تحقق حاکمیت او برای مردم غیرممکن به شمار رفته و در کدامین منبع دینی، از مردم درباره‌ی آن سلب مسؤولیت شده است؟! آیا این چیزی جز یک توهم شوم و اشتباه بزرگ از قبیل صدها توهم و اشتباه دیگر بوده که در میان مردم جا افتاده و نهادینه شده است؟!

● استاد کمی مکث کرد و سپس ادامه داد: کسانی که اصرار دارند مهدی به دنیا نیامده است و برای خود هیچ نقشی در پیدایش او قائل نیستند و منتظرند تا به حسب اتفاق، پیش آید، توجه ندارند که پیدایش مهدی، یک امر اتفاقی و تابع احتمالات نیست، بلکه یک تدبیر الهی و تابع سنت‌های غیر قابل تبدیل خداوند است که در ظرف زمانی مناسب انجام می‌شود و ظرف زمانی مناسب برای آن نیز وقتی است که مردم، آمادگی و پذیرش لازم برای حاکمیت او و تحقق عدالت مطلق جهانی را داشته باشند، و گرنه وجود مهدی برای آنان با عدمش برابر خواهد بود.

بی‌هیچ تردیدی به دنیا آمدن مهدی، اگر چه مبنی بر فاعلیّت خداست، منوط به قابلیّت مردم است؛ چراکه بدون قابلیّت مردم، به دنیا آمدن مهدی عبث و نقض غرض خواهد بود و به تحقّق حاکمیّت او و عدالت مطلق جهانی نخواهد انجامید؛ چراکه مسلماً برای تحقّق حاکمیّت مهدی و عدالت مطلق جهانی، تنها وجود مهدی کافی نیست و اطاعت کامل مردم از او نیز شرط است. بنابراین، تا هنگامی که مردم برای اطاعت کامل از او آماده نشده‌اند، امکان ندارد که خداوند او را بیافریند و اگر فرضاً او را بیافریند نیز امکان ندارد که او را برای مردم ظاهر گرداند؛ چراکه در این صورت احتمالاً او را خواهند کشت. هم‌چنان که هرگاه مردم برای اطاعت کامل از او آماده شوند نیز امکان ندارد که خداوند او را نیافریند یا اگر آفریده است ظاهر نگرداند؛ چراکه این نیز نقض غرض، بلکه بر خلاف عدل الهی خواهد بود و خداوند ظالم نیست.^۱

۱. از این رو، با کمال صراحت اعلام کرده است که هرگز چیزی را برای قومی دگرگون نخواهد کرد تا آن‌گاه که خودشان با دست خود، زمینه‌ی دگرگونی آن را فراهم کنند: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (الرعد / ۱۱) و هرگز نعمتی را از قومی باز نمی‌دارد تا آن‌گاه که خودشان با دست خود زمینه‌ی محرومیت‌شان از آن نعمت را فراهم سازند: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكْ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۖ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (الأنفال / ۵۳).

از این جا دانسته می‌شود که مردم درباره‌ی بودن یا نبودن مهدی مسؤول اند و به فراهم کردن زمینه‌ی مناسب برای وجود و ظهور او مکلف‌اند و تبعاً نبودن او نتیجه‌ی کوتاهی آنان در عمل به این تکلیف است.

● استاد کمی مکث کرد و سپس ادامه داد: اما عجیب‌تر از غفلت این دسته، اشتباه دسته‌ی دیگری است که معتقدند مهدی به دنیا آمده است، ولی تحقق حاکمیت او به دست مردم ممکن نیست! در حالی که اگر مهدی مانند ما به دنیا آمده است و مانند ما زندگی می‌کند، چرا دست یافتن به قدرت سیاسی که برای ما ممکن است، برای او ناممکن باشد؟! مگر در این جهت، چه فرقی میان او و ما وجود دارد؟! مگر او از ما به این کار توان‌تر نیست؟! مگر او از ما به این کار مشتاق‌تر نیست؟! امروز دست یافتن به حکومت، برای هر چوپانی ممکن است، چگونه برای انسان کامل امکان ندارد؟! مگر هرگاه مردم با اراده‌ی جدی و عمومی، خواستار به قدرت رسیدن یک «انسان» شده‌اند و برای این منظور دست به انقلاب زده‌اند، آن انسان به قدرت نرسیده و حاکمیت سیاسی نیافته است؟

به همین ترتیب، هرگاه مردم با اراده‌ی جدّی و عمومی، خواستار به قدرت رسیدن انسان کامل بشوند و به هیچ حکومتی جز حکومت اوراّضی نباشند و برای این منظور انقلاب نمایند، انسان کامل به قدرت خواهد رسید و مجال حکومت خواهد یافت. اگر مانع از نگاه این دسته، غیبت اوست، تردیدی نیست که غیبت او نتیجه‌ی عدم آمادگی مردم بوده و امکان رفع آن، همواره برای آنان وجود داشته است. این امر، برخلاف آن‌چه تصوّر می‌شود کاملاً طبیعی، عادی و در دسترس است؛ بلکه می‌توان گفت: تصوّر خلاف آن، غیر طبیعی، غیر عادی و دور از واقعیت خواهد بود. بله، تشکیل حکومت او نیاز به زمینه‌هایی دارد، اما مگر تشکیل هر حکومت دیگری زمینه نمی‌خواهد؟! مگر حکومت‌های فعلی، بدون زمینه شکل گرفته‌اند؟! مگر تمام انقلاب‌های تاریخ بشر، چیزی جز زمینه‌سازی برای حکومت‌های مختلف بوده است؟! تردیدی نیست که انسان کامل، به عنوان انسانی زنده و آگاه، از این قاعده مستثنا نیست و مانند دیگران می‌تواند پس از تحقّق شرایط مناسب سیاسی و اجتماعی، دولت تشکیل دهد. این شرایط مناسب، یک شرایط پیچیده، غیر عادی و دور از دسترس نیست؛ بل یک شرایط طبیعی است که برای هر حکومت دیگری نیز لازم و ضروری است.

آری، اگر مردم، آن اندازه که برای روی کار آوردن این و آن تلاش کردند برای روی کار آوردن انسان کامل تلاش می‌کردند، هم‌اکنون او در کار بود! اما مشکل این جاست که مردم، پشت خود را به هر کس سپردند و دست خود را به انسان کامل ندادند! هنوز هم پس از صدها سال، گروه‌ها و جریان‌های مختلف در سرزمین‌های گوناگون، هر یک خود را به بهانه‌ای سزاوارتر از دیگران می‌دانند و تلاش می‌کنند ضمن از بین بردن دیگران، حکومت را برای خود تصاحب کنند!^۱ در حالی که واقعاً هیچ یک از آن‌ها سزاوارتر از دیگری نیست و حکومت به هیچ یک از آن‌ها تعلق ندارد. حکومت تنها متعلق به مهدی است و با این وصف، نزاع بر سر آن بیهوده است!^۲

۱. چنانکه خداوند فرموده است: ﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا ۖ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (المؤمنون / ۵۳).
۲. چنانکه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باب نشانه‌های ظهور مهدی فرموده‌اند: «يُنَادِي مُنَادٍ صَادِقٌ مِنْ شِدَّةِ الْقِتَالِ: فِيمَ الْقَتْلُ وَالْقِتَالُ؟! صَاحِبُكُمْ الْمَهْدِيُّ» (نعمانی، الغيبة، ص ۲۷۵)؛ «ندادهنده‌ی صادقی از شدت درگیری‌ها ندا خواهد داد: کشتار و درگیری بر سر چیست؟! حکومت بر شما برای مهدی است».

● استاد در این هنگام مکشی نمود و به آسمان نگاهی کرد. سپس آهی حسرت‌آلود کشید و ادامه داد: البته این واقعیتِ بزرگ، برای دسته‌ای که ذهن‌هاشان با اوهام و خرافات خو کرده، سنگین و غیر قابل درک است. آن‌ها هرگز شناخت درستی از مقوله‌ی غیبت و ظهور مهدی نداشته‌اند. آن‌ها مهدی را یک موجود عجیب و دست نیافتنی پنداشته‌اند که جدا از جامعه، در جزیره‌ای خضراء میان بحری اَبیض نشسته است و منتظر است «مصلحت اقتضا کند» تا ظهور نماید! موجود غیرعادی و دور از دسترسی که باید مانند قهرمانان افسانه‌ای، سوار بر اسبی سفید، ناگهان از لامکانی دور و اسرارآمیز که کسی نمی‌داند کجاست، بیاید و بشر را نجات دهد و برود! چنین تصوّری از انسان کامل، بسیار خیالی و کودکانه است. اسلام، انسان کامل را این‌گونه تعریف نکرده است. اسلام او را مانند مسیح به آسمان بالا نبرده است که بخواید بر بال فرشتگان پایین آورد. اسلام او را در زمین قرار داده است تا دست در دست مردم انقلاب کند.

از اینجا دانسته می‌شود که برداشت هر دو دسته از مسأله‌ی مهدی، با حکم عقل و آموزه‌های اسلام ناسازگار است.

چنین برداشتی به معنای دقیق کلمه، یک «بدعت» بوده و هیچ اصلاتی در دین نداشته و تنها با منافع حاکمان مستکبر و سیاست‌بازان قدرت‌طلب، سازگار بوده است و می‌بینی که اتفاقاً همان‌ها پدیدآورنده یا پرورش‌دهنده‌ی این برداشت انحرافی بوده‌اند! چراکه اگر مردم، امکان حاکمیتِ انسان کامل و تحققِ عدالت مطلق با دست خود را باور کنند، دیگر هیچ مشتری برای دکان آن‌ها باقی نمی‌ماند؛ بل جوازی که گمان می‌رود برای کسب خود دارند لغو خواهد شد و دیگر هیچ توجیهی برای حکومت‌شان نخواهد بود. با توجّه به اینکه اساساً مشروعیت هر حکومت دیگری، متوقف بر عدم امکان حکومت انسان کامل است و امکان حکومت انسان کامل، به مشروعیت هر حکومت دیگری پایان می‌دهد.

■ دانشجو که از شدّت بهت در جای خود میخ شده بود، زیر ضربه‌ی سنگینِ چکشِ کلام استاد به درون رازی سخت فرو می‌رفت و احساس می‌کرد که به دایره‌ی مرکزی شناخت، وارد شده است. سرش گیج می‌رفت. کوشید تا بر روی پا بایستد، اما نتوانست. ناگزیر، خود را به روی صندلی کشید و با لحنی پر از درد گفت: وای بر ما که تمام زندگی را مرده‌ایم و قرن‌ها در این بیابان، به دنبال سراب دویده‌ایم! «آب در خانه و ما تشنه لبان می‌گشتیم»!

اکنون حسرتی ژرف در خود احساس می‌کنم. همه‌ی وجودم درد می‌کند. این زخم کهنه‌ای بود که امروز دهان گشود. آه که چه دور بودیم... دور...! وای که چه کور بودیم... کور...!

● استاد که چشم‌هایش افق را دنبال می‌کرد، آه دیگری کشید و با افسوس‌ی سرد گفت: مردم، قربانی مفلوکِ جهلِ اعصارند. حکومت‌های شرق و غرب، آن‌ها را فریب داده‌اند و از حکومت انسان کامل به خود مشغول کرده‌اند؛ هم‌چنان که سراب، تشنه را فریب می‌دهد و پستانک، کودک را از پستان مادر مشغول می‌کند. این سخن، یک لفاظی شاعرانه یا عبارت‌پردازی بدبینانه نیست، بلکه خبر از واقعیتی رعب‌آور و حقیقتی سوگ‌انگیز است. اگر مردم می‌دانستند که در این قرن‌ها، چه بر سرشان آمده است، راه کوهستان را در پیش می‌گرفتند و سر به بیابان می‌گذاشتند. آه که چه نسل‌هایی از دست شده و چه استعدادهایی به هدر رفته است!

■ دانشجو که سعی می‌کرد بغض خود را پنهان کند به سختی گفت: چه کسی پاسخ‌گو است؟ مقصر کیست؟

● استاد پاسخ داد: در وهله‌ی اول، علما و صاحب‌نظران.

این یک واقعیّت اسفبار است که علما و صاحب نظران مسلمان، در طول این قرون و اعصار متمادی، هرگز نگاه صحیحی به مسأله‌ی انسان کامل نداشته‌اند. آن‌ها هرگز درک نکرده‌اند که غیبت یا فقدان مهدی، یک امر جبری غیر قابل تغییر و بی‌ارتباط با مردم نیست، بلکه معلول طبیعی وضعیّت مردم است و با تغییر وضعیّت آن‌ها، به سادگی قابل تغییر است.^۱ آن‌ها نه تنها این واقعیّت را درک نکرده‌اند، بلکه گاه با مصلحت‌تراشی‌های بی‌پایه و حکمت‌بافی‌های بی‌معنا برای غیبت یا فقدان مهدی، آن‌را کاملاً وارونه فهمیده و فهمانده‌اند! چه دردناک و حسرت انگیز است که علمای اسلام در مسائل جزئی فقهی که بعضاً اهمّیت یا موضوعیّت هم ندارد، آن‌چنان تحقیق و موشکافی کرده‌اند که انسان را به شگفت وامی‌دارد، اما در این مسأله‌ی بسیار بسیار مهم، هیچ‌گونه توجّه عمیق و درخوری نداشته‌اند! چه ضایعه‌ی هول‌ناک و شرم‌آوری است که صدها عنوان کتاب با ده‌ها مجلّد قطور و هزاران رساله‌ی مختلف در بررسی مسائلی چون حیض و جنابت و آداب خلوت نوشته شده است، اما در بررسی این مسأله‌ی حیاتی...!

۱. چنانکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾ (الرعد / ۱۱).

■ دانشجو در حالی که اشک‌هایش را پاک می‌کرد و می‌کوشید بر احساسات خود مسلط باشد، گفت: این اگر چه بسیار تلخ است، اما واقعیت دارد. با این حال، مسأله‌ای من را نگران می‌کند و آن این که ممکن است حکومت انسان کامل، در دنیای جدید بیش از اندازه آرمان‌گرایانه به نظر آید یا حتی خیال‌پردازانه شمرده شود!

● استاد از روی تأسف سری تکان داد و گفت: البته اگر انسان کامل و شکل حکومت او مطابق با توهمات پوسیده‌ی رایج و برداشت‌های خرافی موجود باشد، چیزی جز افسانه‌سرایی و خیال‌پردازی نیست، اما اگر انسان کامل و شکل حکومت او آن گونه باشد که من تعریف کردم، دلیلی وجود ندارد که خیال‌پردازانه شمرده شود. انسان کامل در تعریف من، انسانی طبیعی است که همه‌ی استعدادهای وجودی‌اش در ارتباط با خود، جامعه و وراثت، فعلیت یافته است و نسبت به طبیعت، هماهنگی کامل دارد و هیچ بُعدی از ابعادش با هیچ بُعدی از ابعاد نظام هستی، تعارض نمی‌یابد و در اثر صعود به مراتب وجود و ارتباط با خالق هستی، بر همه چیز و همه کس مشرف است. البته منظورم آن نیست که او مانند خداوند، تفصیلاً و بالفعل به همه چیز و همه کس، احاطه دارد؛ زیرا چنین احاطه‌ای برای او، از آن حیث که بشری مانند ماست، نه ممکن و نه لازم است.

بل منظورم این است که او با شناخت کامل از احکام و حدود الهی و بهره‌مندی از الهام و امدادهای غیبی، به حسب مورد به هر چیز و هر کس و جای هر چیز و هر کس در نظام هستی، هدایت می‌شود و توانایی لازم برای جابه‌جا کردن آن را می‌یابد و با اطاعت کامل از خداوند در پرتو تقوایی عالی و دوری از قیاس باطل، از اشتباه در آن مصون می‌ماند و این یک امر ممکن و ضروری است. وجود چنین انسانی در واقع، نه تنها منافی عقل نظری نیست، بلکه در فرهنگ اسلامی ما واجب نیز است. فارغ از آن که این اعتقاد، در جای خود با اسلوب برهانی و برون‌دینی نیز قابل اثبات است و درک آن متوقف بر اسلام نیست؛ چراکه حکومت، به انسان کامل تعلّق حقیقی دارد، نه تعلّق اعتباری. مشروعیت آن نیز برای او عبارت از «تناسب تام» با طبیعت است. به این ترتیب، مشروعیت حکومت او کاملاً حقیقی و طبیعی است، نه این که با اعتبار دین یا چیز دیگری به وجود آمده باشد. به عبارت دیگر، حکومت انسان کامل، مشروعیت خود را پیش از آن که از دین یا چیز دیگری گرفته باشد، از نظام طبیعت و قوانین حاکم بر آن گرفته است.^۱ در نتیجه از این حیث اصالت دارد و برای همه‌ی انسان‌ها، اعم از متدین و غیر متدین، قابل درک و قبول است.

۱. «سُئِلَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (الفتح/۲۳).

بله، دین به این مشروعیتِ اصیل و حقیقی، ارشاد کرده است وگرنه -همان طور که اشاره کردم- ذاتِ انسان کامل از آن حیث که انسان کامل است، اقتضای حکومت می‌کند. اساساً و به طور کلی، هر چیز و هر کس در نظام هستی، متناسب با بهره‌ای که از وجودِ حقیقی دارد، مقتضایِ جای خاصی است؛ به نحوی که هرگاه از جای خاصِ خود خارج شود، فساد پیش می‌آید و هرگاه در جای خاصِ خود قرار گیرد، «عدالت» حاصل می‌شود. با این مبنا، فقدان عدالت در جهان، نتیجه‌ی مستقیمِ قرار نگرفتن انسان کامل در موضعِ حکومت است. این یک نگرش عقلایی و فطری است که مبانی فکری و علمی متقن و شناخته شده‌ای دارد. بر پایه‌ی این نگرش، روشن می‌شود که نه تنها حکومتِ انسان کامل خیالی و رؤیایی نیست، بلکه تنها حکومتِ واقعی و حقیقی است. این سایر حکومت‌ها هستند که «نیستند» و ماهیتی جز جعل ندارند؛ حکومت‌هایی جعلی با نام‌هایی ساختگی! به هر حال، این که نگرشِ من در دنیای امروز، خیالی و غیر واقعی به شمار آید، چیز غریبی نخواهد بود، چرا که نگرشِ پیامبران نیز در آغاز، خیالی و غیر واقعی شمرده می‌شد،^۱

۱. چنانکه خداوند فرموده است: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (یس / ۳۰)؛ «ای افسوس بر بندگان! هیچ پیامبری به سویشان نمی‌آمد مگر اینکه او را استهزاء می‌کردند»!

اما مطمئن باش که به زودی، طرح حکومتِ انسان کامل، از بخش باستانی موزه‌ی آثار مذهبی به در می‌آید و به عنوان یک نظریه‌ی مدرن و مترقی، در سطح جهان به رسمیت شناخته می‌شود. به هر حال، من گمان ندارم که کسی در برتری این نظام نسبت به سایر نظام‌های سیاسی - اجتماعی، تردید کند. تنها چیزی که این «نظام احسن» را از فهرست موضوعات علمی، اجتماعی و سیاسی حذف نموده، توهمِ اجرایی نبودن آن بوده است که من این توهمِ شیطانی را رفع کردم.

■ دانشجو که حس می‌کرد تولدی دوباره یافته است، کمی به فکر فرو رفت و با لحن مردّدی گفت: نمی‌دانم آیا نیازی به این پرسش هست یا نه: چنان که می‌دانید بعضی از علمای اخباری و گروه‌های التقاطی شیعه، بر این باور بودند که هر حکومتی جز حکومت مهدی، طاغوت است و در زمان غیبت او ما باید بنشینیم و کاری نکنیم تا زمانی که او ظهور کند. نظر شما درباره‌ی این باور چیست؟

● استاد با شگفتی نگاهی به دانشجو افکند و گفت: این برداشت آن‌ها از مسأله‌ی مهدی، برداشتی خرافاتی‌تر و کودکانه‌تر از برداشت دیگران بود؛ «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»^۱.

پیداست که راه ما در همین گام نخست از راه آن‌ها جدا می‌شود؛ زیرا آن‌ها می‌گفتند که ما باید «بنشینیم» و من می‌گویم که ما باید «برخیزیم». آن‌ها می‌گفتند که مهدی باید «ظهور» کند و من می‌گویم که ما باید «إظهار» کنیم. میان باور آن‌ها و عقیده‌ی ما، هم در مبانی نظری و هم در نتایج و کارکردها، «تفاوت از زمین تا آسمان است». نگرش آن‌ها «توقف» ایجاد می‌کند و نگرش ما «حرکت». باور آن‌ها به «رکود» و «تَحَجُّر» می‌انجامد و باور ما به «جریان» و «تَطَوُّر». اگر منظور تو از این سؤال، مقایسه‌ای میان این دو نگاه است، باید بگویم که مقایسه‌ای بس نابه‌جا و بی‌معناست.

■ دانشجو از این که سؤال بسیار پرتی پرسیده بود شرمند شد. از این رو، عذرخواهی کرد و گفت: ممکن است برخی از آنچه می‌پرسم خنده‌دار به نظر آید، ولی مایل‌م آن را بپرسم تا ابهامی باقی نماند.

● استاد با مهربانی، انگیزه‌ی دانشجو را تحسین کرد و گفت: نیازی به عذرخواهی نیست. هر چه می‌خواهی بپرس، چراکه پرسیدن کلید دانایی است.

■ دانشجو تأمل دیگری کرد و گفت: پس اجازه دهید سؤال دیگری را بپرسم. چنان‌که می‌دانید، جریان‌های جدیدی در میان مسلمانان پدید آمده‌اند که به تشکیل حکومتی واحد برای جهان اسلام تحت عنوان «خلافت اسلامی» دعوت می‌کنند. این جریان‌ها تا چه اندازه به مبنای شما نزدیک شده‌اند؟

● استاد نگاهی به زمین انداخت و گفت: دعوت به حکومتی واحد برای جهان اسلام، به تنهایی کافی و قابل قبول نیست؛ چراکه حکومتی واحد برای جهان اسلام بدون برخورداری از ویژگی‌های چهارگانه هیچ گاه نمی‌تواند عدالت را برای آن به ارمغان آورد؛ همان طور که قبلاً در طول چندین قرن نتوانست، تا اینکه سرانجام فرو پاشید. با این وصف، تردیدی نیست که ویژگی‌های حکومت از وحدت آن مهم‌تر است؛ بلکه وحدت آن بدون ویژگی‌های چهارگانه، هر چند از جهتی بهتر است، از جهاتی دیگر می‌تواند بدتر باشد و زیان‌های بیشتری برساند؛ زیرا به معنای تمرکز ناعادلانه‌ی قدرت و تحقق استبداد سیاسی و به تعبیری یگانه‌تازی ظالم بدون منازعه و مزاحمت دیگران است که چه بسا به ظلم بیشتری می‌انجامد و با این وصف، دعوت به آن، کاری خطرناک و نامعقول است.

از اینجا دانسته می‌شود که هرگونه دعوت به حکومتی واحد بدون تأکید بر انحصار آن به مهدی، فریبنده و انحرافی است و قرباتی با مبنای من ندارد.

■ دانشجو اندکی تأمل کرد و گفت: از اینجا دانسته می‌شود که نگرش شما یک نگرش متمایز و مستقل است، اما ممکن است گمان رود که طرح این نگرش متمایز و مستقل، سبب اختلاف امت و پیدایش فرقه‌ای جدید خواهد شد. نظر شما در این باره چیست؟

● استاد از روی تعجب، تبسمی کرد و پاسخ داد: روشن است که زمینه‌سازی برای حاکمیت مهدی، سبب اختلاف امت و پیدایش فرقه‌ای جدید نخواهد شد، بل این زمینه‌سازی برای حاکمیت زید و عمرو بوده که همواره برخی را به جان برخی دیگر انداخته و فرقه‌های گوناگون سیاسی و مذهبی پدید آورده است. بر عکس، باید گفت: زمینه‌سازی برای حاکمیت مهدی، تنها عامل وحدت و هم‌بستگی امت در عصر ماست؛ زیرا بدون تردید، حاکمیت مهدی، تنها حاکمیت در عصر ماست که مورد قبول و رضایت همه‌ی فرق و مذاهب اسلامی است و همه‌ی مسلمانان با هر رویکردی، بر قطعیت تحقق و وجوب اطاعت آن، اجماع دارند.

بنابراین، باید توجه داشت که دعوت به هر حاکمیت دیگری جز حاکمیت مهدی، دعوت به چیزی است که مورد اختلاف امت است و دلیلی برای اجابت دعوت به آن نیست. البته اگر مراد تو از اختلاف امت و پیدایش فرقه‌ای جدید، آن است که احتمالاً برخی از مردم با این نگرش انقلابی مخالفت خواهند کرد و آن را به غلط فرقه‌ای جدید خواهند انگاشت، باید بگویم که چیز غریبی نیست و ممکن است اجتناب‌ناپذیر باشد؛ چراکه انگیزه‌های مردم و سطح آگاهی آن‌ها یکسان نیست و بسیاری از آن‌ها دوستدار عدالت نیستند^۱. از این رو، نمی‌توان به این قبیل مخالفت‌ها و تهمت‌های بی‌پایه که ایستادگی در برابر عدالت است، وقعی نهاد؛ در عین آن که باید به پرسش پرسش‌گران پاسخ داد.

■ دانشجو کمی اندیشید و گفت: حق با شماست. حال که چنین است چه باید کرد؟

● استاد با بردباری خاصی پاسخ داد: به خاطر داری که وقتی مثل سوراخ کشتی را بیان کردم، تو در پاسخ به همین سؤال خود چه گفتی؟ گفتی: «تنها کار عاقلانه این است که سوراخ را بباییم و مرمت کنیم. این تنها راه است. راه دیگری وجود ندارد».

۱. چنانکه خداوند فرموده است: «أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (المؤمنون / ۷۰).

■ دانشجو: بله، همین‌طور است.

● استاد: بسیار خوب. حالا سوراخ کشتی را پیدا کردی و دانستی که دایره‌ی مرکزی مشکلات بشریت، فقدان حکومتِ انسان کامل است. بنابراین، سوراخ کشتی را مرمت و زمینه‌ی حکومت مهدی را فراهم کن!

■ دانشجو: چگونه؟

● استاد: وقتی به آب نیاز داری و تشنگی را احساس می‌کنی، از جای خود بر می‌خیزی و آب را می‌جویی. به همان اندازه که تشنگی تو بیشتر باشد، جستجوی تو نیز بیشتر خواهد بود. در پاسخ به سؤال تو باید تأکید کنم: انحرافی‌ترین و زیان‌بارترین توهم درباره‌ی انسان کامل، این بوده است که «او باید بیاید». در حالی که او نباید بیاید، بلکه «مردم باید بیایند»؛ چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «امام مانند کعبه است: به نزد او می‌آیند و او به نزد کسی نمی‌آید»^۱ و خطاب به خلیفه‌ی خود علی می‌فرماید: «تو به منزله‌ی کعبه هستی که به سراغ او می‌آیند و او به سراغ کسی نمی‌آید.

۱. «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ، إِذْ يُؤْتَى وَلَا يَأْتِي» (خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۱۹۹ و ۲۴۸).

پس اگر مردم به سراغ تو آمدند و حکومت را به تو سپردند از آن‌ها بپذیر و اگر به سراغ تو نیامدند به سراغ آن‌ها نرو تا آن‌گاه که به سراغ تو بیایند»^۱. به طور کلی، این قانون طبیعت است که ناقص به دنبال کامل می‌رود و نیازمند به دنبال بی‌نیاز می‌رود و تشنه به دنبال آب می‌رود و بیمار به دنبال پزشک می‌رود و صرفاً یک قانون دینی یا اسلامی نیست. از این رو، افلاطون نیز در کتاب جمهوری، پس از آن که حکومت را حق انسان کامل می‌شمارد، در این باره می‌گوید: «اقتضای طبیعت آن نیست که ناخدا از سرنشینان کشتی تقاضا کند که سگان کشتی را به او بسپارند یا دانشمندان به در خانه‌ی توانگران بروند. هر که چنین ادعایی کرده، دروغ گفته است، زیرا طبیعت خلاف این را اقتضا می‌کند.

۱. «أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ الْكَعْبَةِ، تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي، فَإِنْ أَتَاكَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ فَسَلِّمُوْهَا إِلَيْكَ -يَعْنِي الْخَلَافَةَ- فَأَقْبَلْ مِنْهُمْ، وَإِنْ لَمْ يَأْتُوكَ فَلَا تَأْتِهِمْ حَتَّى يَأْتُوكَ» (دیلمی، الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۳۱۵؛ محمد بن ابی القاسم طبری، بشارة المصطفی، ص ۴۲۸؛ ابن اثیر، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۱۰۲. همچنین، بنگرید به: طبری امامی، المسترشد، ص ۳۸۷ و ۳۹۴؛ شریف رضی، خصائص الأئمة، ص ۷۳؛ ابن مغازی، مناقب علی، ص ۱۶۴؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۸).

بیمار، خواه توانگر باشد یا تنگ‌دست، باید به درِ خانه‌ی پزشک برود و آن‌که نیازمند رهبری است، باید دست تقاضا به سوی کسی دراز کند که در رهبری استاد است. بنابراین، کسی هم که شایستگی زمام‌داری دارد (= انسان کامل) نباید از دیگران تقاضا کند که به فرمان وی گردن بنهند^۱. به همین دلیل است که در پاسخ به آدئیمانتوس، درباره‌ی محرومیت جامعه از حکومتِ انسان کامل می‌گوید: «گناه آن را نباید به گردن انسان کامل گذاشت، بلکه باید کسانی را گناه‌کار شمرد که نمی‌خواهند از او فایده‌ای ببرند»^۲! بنابراین، آمدن انسان کامل به سراغ مردم تا زمانی که مردم به سراغ او نیامده‌اند، برخلاف قانون طبیعت است و امکان وقوعی ندارد. حال که چنین است، ما برای تشکیل حکومت انسان کامل ناگزیریم که هم خود به سراغ او برویم و هم مردم را به سوی او حرکت بدهیم. می‌بینی که این بینش -برخلاف بینش‌های دیگر- تو را به حرکت وامی‌دارد. نه تنها تو را در خود فرو نمی‌برد، بلکه تو را در رابطه با جامعه مسؤول می‌کند.

۱. دوره‌ی کامل آثار افلاطون، جمهوری، کتاب ششم، ص ۱۰۹۴

۲. همان، همان جا

■ دانشجو: چگونه می‌توانیم خود به سراغ انسان کامل برویم و جامعه را با خود همراه کنیم؟ بدون شک، منظور شما این نیست که به صورتِ ظاهری و عادی، سراغ خانه‌ی او را بگیریم و پیدایش کنیم! چراکه چنین کاری، در صورتی که او هم‌اکنون به دنیا آمده باشد، بسیار دشوار و در صورتی که او هنوز به دنیا نیامده باشد، غیر ممکن است.

● استاد تبسمی نمود و گفت: بله، منظورم این نیست. منظورم آن است که حکومتِ انسان کامل مانند هر حکومت دیگری، تا زمانی که «مقبولیتِ گسترده‌ی اجتماعی» نیافته و «یگانه مطلوبِ توده‌ی مردم» نشده است، تحقق نخواهد یافت. بنابراین، حرکت مردم به سوی انسان کامل، نه یک حرکت جسمانی، بلکه یک حرکت «فرهنگی»، «اجتماعی» و «سیاسی» است. به این ترتیب که مردم باید در سه مرحله‌ی متناوب، به سوی انسان کامل حرکت کنند تا زمینه‌ی حکومت او به طور کامل فراهم شود:^۱

۱. چنانکه در حدیث آمده است: «يُخْرِجُ أَهْلَ خُرَّاسَانَ فِي طَلَبِ الْمَهْدِيِّ (۱)، فَيَدْعُونَ لَهُ (۲)، وَيُبْصِرُونَهُ (۳)» (ابن حماد، الفتن، ج ۱، ص ۳۰۲)؛ «اهل خراسان در طلب مهدی بیرون می‌آیند (۱)، پس برای او دعوت می‌کنند (۲) و او را یاری می‌رسانند (۳)».

یکم؛ در مرحله‌ی فکری، به تحقق حکومت انسان کامل در صورت تحقق زمینه‌ی آن، ایمان آورند و قلباً حکومت مهدی را «بخوانند» و حکومت غیر او را «نخوانند». طلب واقعی و جدی حکومت مهدی^۱ که مستلزم برائت از هر حکومت دیگری با هر مبنا و کارکردی است، گام نخست جامعه به سوی این هدف والا است.

دوم؛ در مرتبه‌ی زبانی، اعتقاد جازم خود به تحقق حکومت انسان کامل در صورت تحقق زمینه‌ی آن را آشکار نمایند و خواسته‌ی درونی خود نسبت به حاکمیت مهدی و برائت درونی خود نسبت به حاکمیت غیر او را با استفاده از همه‌ی ظرفیت و امکان خود، اظهار دارند و آن را به صورت یک «مطالبه‌ی عمومی» و «شعار اجتماعی» مطرح نمایند^۲. این جاست که انسان کامل، مقبولیت لازم را پیدا می‌کند و حاکمان دیگر، مقبولیت خود را از دست می‌دهند و این گام دیگری به سوی آن آرمان متعالی است.

سوم؛ در مرتبه‌ی عملی، برای کنار زدن حکومت‌های دیگر از سر راه مهدی و خالی کردن «جای» او برای اواز غیر او تلاش نمایند

۱. «طَلَبُ الْمَهْدِيِّ» در حدیث.

۲. «فَيَدْعُونَ لَهُ» در حدیث.

تا حدّی که موقعیت مناسب برای تحقّق حکومت مهدی، به صورتی عینی و محسوس فراهم شود.^۱ این از آن روست که حکومت‌های موجود، قابل اجتماع با حکومت مهدی نیستند و به دلیل فقدان ظرفیت، آمادگی و پیش‌بینی لازم برای ادغام در حکومت مهدی، با آن تعارض دارند و به طور طبیعی، از امکانات سیاسی، اقتصادی و نظامی خویش برای حفظ اقتدار و استقلال خود و جلوگیری از حاکمیت مهدی استفاده می‌کنند و با وجود آن‌ها، موقعیت مناسب برای تحقّق حاکمیت مهدی فراهم نخواهد شد. وانگهی پیشتر گفتیم که جهان به بیش از یک حاکم نیاز ندارد و حاکمان متعدّد باید به نفع مهدی کنار روند. از این رو، قیام هدف‌مند، آگاهانه و همه‌جانبه‌ی مردم علیه حکومت‌های دیگر، مقدّمه‌ی قیام انسان کامل و متصل به حاکمیت او خواهد بود؛ چه آن‌که چنین زمینه‌ای بی‌هیچ تردید، علّت تأمّنه‌ی حاکمیت او خواهد بود؛ خصوصاً با توجه به اینکه او خود مانند هر انسان مستحقّ دیگری، حقّ خود را خواهد خواست و از هر فرصتی برای استیفای آن استفاده خواهد کرد. گذشته از این، ضامن اقدام انسان کامل به حکومت پس از تحقّق این شرایط، انسان کامل بودن اوست؛ به این معنا که انسان کامل از آن حیث که انسان کامل است حکومت بر مردم را می‌پذیرد تا عدالت مطلق جهانی تحقّق یابد.

۱. «وَيُنْصُرُونَهُ» در حدیث.

■ دانشجو که اکنون در خود شوری انقلابی احساس می‌کرد و از پیمانه‌ی حکمت سیراب شده بود، کمی اندیشید و گفت: بنا بر این فرض که مهدی هم‌اکنون زنده و غایب است، سؤالی پیش نمی‌آید، ولی بنا بر این فرض که او هنوز به دنیا نیامده است، این سؤال پیش می‌آید که آیا به محض آن که مردم زمینه‌سازی برای حکومت او را در مراحل سه‌گانه آغاز کنند، او به دنیا خواهد آمد یا این که تنها پس از کامل شدن زمینه‌سازی، او متولد خواهد شد؟ و در این صورت، چگونه کسی که تازه متولد شده است می‌تواند حاکمیت بر مردم را بپذیرد و عدالت مطلق جهانی را به وجود آورد؟!

● استاد تبسمی نمود و پاسخ داد: نگران نباش. به دنیا آمدن انسان کامل بر خلاف حکومت او، موقوف به کامل شدن زمینه‌سازی نیست؛ چراکه خداوند دانا و توانا، پیش از آغاز زمینه‌سازی توسط مردم، از زمان آن و زمان کامل شدنش آگاه است و می‌تواند بر پایه‌ی این آگاهی و بر پایه‌ی لطف خود، در زمان مناسبی پیش از آن، انسان کامل را بیافریند تا تأخیر او از زمان حاجت لازم نیاید و امکان حاکمیتش بلافاصله پس از آمادگی مردم، وجود داشته باشد. خداوند بسیار حکیم و مهربان است.

■ دانشجو به فکر فرو رفت و آن گاه با لحن قاطعی گفت:
ای استاد بزرگ! برای نخستین بار است که شور و شعور را
با هم حس می‌کنم. همیشه در من میان این دو جدایی
بوده است، اما حالا می‌بینم که این دو در این نقطه‌ی ژرف
و متعالی به هم رسیده‌اند. به این ترتیب، گمان می‌کنم
باید این جهان‌بینی الهی و مکتب نجات‌بخش را به همه‌ی
اُمّت ابلاغ کرد. باید نهضتِ بزرگی را برای آگاهی دادن به
مردم و بیدار کردن عقل‌ها در پیش گرفت؛ زیرا تا زمانی که
این نگرش ژرف و سازنده، نگرش غالب در جهان اسلام
نشده است، مردم به سراغ انسان کامل نخواهند رفت و تا
زمانی که مردم به سراغ انسان کامل نرفته‌اند، حکومت او
در جهان تحقق نخواهد یافت و تا زمانی که حکومت او در
جهان تحقق نیافته است، عدالت مطلق جهانی، که نیاز
حقیقی انسان است، به وجود نخواهد آمد و ذلت و بدبختی
او ادامه خواهد داشت. آیا این طور نیست؟

● استاد به نشانه‌ی تصدیق سری تکان داد و گفت:
همین‌طور است.

■ دانشجو که اکنون نیرویی را در جسم و جان خود
احساس می‌کرد، باز هم به اندیشه فرو رفت و سپس
مانند کسی که چیزی را کشف کرده باشد، گفت:

اما آیا به نظر شما، از مرحله‌ی آغاز فرایند زمینه‌سازی تا مرحله‌ی استقرارِ حکومتِ انسان کامل، وجود یک راهنمای شایسته که ضامن عدم انحرافِ مردم در مراحل سه‌گانه و عدم بازگشتِ آن‌ها به گذشته باشد، لازم نیست؟ می‌خواهم بگویم: آیا انقلاب بزرگ زمینه‌سازی، مانند هر انقلاب بزرگ دیگری که به هدف خود دست یافته است، به یک رهبر شایسته که در گفتار و رفتار خود، ارزش‌های انقلاب را تجسم بخشد و با مدیریت خود، ارتباط نیروهای انقلاب با یکدیگر را تنظیم کند و جلوی اختلاف و انحرافِ آن‌ها را بگیرد، نیاز ندارد؟ با توجه به این که بسیاری از انقلاب‌ها، به سبب فقدان رهبری شایسته، یا شکست خورده‌اند و سرکوب شده‌اند و یا پس از پیروزی، به انحراف کشیده شده‌اند و راه خود را گم کرده‌اند.

● استاد سخن دانشجو را تصدیق کرد و گفت: حق با توست. به نظر می‌رسد برای پیمودن این راه پرفراز و نشیب، به راهنمایی شایسته نیاز است که پشتیبان مردم در حرکت صحیح و مستمر به سوی انسان کامل باشد و مذاهب و گروه‌های مختلف را بر محور او متحد سازد و به تأمین پیش‌نیازهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی حکومت او وادارد

و حتی در صورت امکان، حکومت را با مسالمت یا غلبه از دیگران بگیرد و به او بسپارد.^۱ روشن است که این اقدامات راهنمای شایسته، حکم «مقدمه‌ی واجب» را دارد و مشروعیت آن تابع مشروعیت حکومت انسان کامل و در طول آن است؛

۱. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این خبر داده و فرموده است: «إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ اخْتَارَ لَنَا اللَّهَ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْفُونَ بَعْدِي بِلَاءٍ وَتَشْرِيدًا وَتَطْرِيدًا، حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ مَعَهُمْ زَيَاتٌ سُودٌ، يَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ - مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا - فَيُقَاتِلُونَ فَيُفْصِرُونَ، فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَدْفَعُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَيَمْلُؤُهَا قِشْطًا كَمَا مِلْتُ جَوْزًا، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَأْتِهِمْ وَلَوْ حَبْنًا عَلَى الثَّلْجِ» (ابن ابی شیبہ، المصنف، ج ۷، ص ۵۲۷؛ ابن ماجہ، السنن، ج ۲، ص ۱۳۶۶؛ بزار، المسند، ج ۴، ص ۳۵۴؛ شاشی، المسند، ج ۱، ص ۳۴۷؛ حاکم، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۱۱؛ دانی، السنن الواردة في الفتن، ج ۵، ص ۱۰۳۱)؛ «هرآینه ما اهل بیتى هستیم که خداوند برایمان آخرت را بر دنیا اختیار کرده است و هرآینه اهل بیت من بعد از من بلا و راندگی و آوارگی خواهند دید تا آن گاه که گروهی از جانب مشرق (خراسان) بیرون آیند که با آنها پرچم‌های سیاهی است، پس حق را (به صورت مسالمت‌آمیز) مطالبه می‌کنند - دو یا سه مرتبه - ولی به آنها داده نمی‌شود، پس می‌جنگند، پس پیروز می‌شوند، پس چیزی که درخواست کردند به آنان عرضه می‌شود، ولی آن را (برای خود) نمی‌پذیرند تا اینکه آن را به مردی از اهل بیت من می‌سپارند، پس زمین را از عدالت پر می‌کند همان طور که از ظلم پر شده باشد، پس هر کس از شما آن زمان را درک کرد، باید به سویشان بشتابد اگر چه چهار دست و پا بر روی برف».

همچنانکه پیش از حکومت انسان کامل هیچ نهضت اصلاحی یا انقلابی دیگری در جهان غیر از این نهضت زمینه‌ساز، نمی‌تواند مشروع و قابل توجیه باشد. از این رو است که گفته‌اند: «هر پرچمی که پیش از قیام مهدی برافراشته شود، طاغوت است»^۱ و در عین حال، از پرچم حقی خبر داده‌اند که برای رساندن حکومت به مهدی، در خراسان بزرگ برافراشته می‌شود و همراهی با آن واجب است^۲

۱. «كُلُّ رَايَةٍ تَرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ» (کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۹۵؛ نعمانی، الغیبة، ص ۱۱۵).

۲. چنانکه از رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سَلَّمَ روایت شده است که فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّايَاتِ السُّودَ قَدْ خَرَجَتْ مِنْ قِبَلِ خُرَّاسَانَ فَأَتَوْهَا وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلَجِ، فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ»؛ «هرگاه پرچم‌های سیاه را دیدید که از جانب خراسان بیرون آمده‌اند، به سویشان بشتابید اگرچه چهار دست و پا بر روی برف؛ چراکه خلیفه‌ی خداوند مهدی در میان آن‌هاست» و در روایت دیگری آمده است: «فَإِذَا رَأَيْتُمْ أَمِيرَهُمْ فَأَتَوْهُ وَبَايَعُوهُ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلَجِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ»؛ «پس چون امیرشان را دیدید، به نزدش بشتابید و با او بیعت کنید اگرچه چهار دست و پا بر روی برف؛ چراکه او خلیفه‌ی خداوند مهدی است» و در روایت دیگری آمده است: «خَلِيفَةُ الْمَهْدِيَّ»؛ «او خلیفه‌ی مهدی است» و در روایت دیگری آمده است: «يُقَالُ لَهُ: مَنْصُورٌ، يُوْطَى - أَوْ يُمَكَّنُ - لِأَلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا مَكَّنْتَ قُرَيْشَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللہ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَجَبَ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ نَصْرُهُ - أَوْ قَالَ: - إِيَابَتُهُ»؛ «به او منصور گفته می‌شود، برای آل محمد زمینه‌سازی می‌کند همان طور که قریش برای رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سَلَّمَ زمینه‌سازی کرد،

و گفته‌اند: «گروهی از جانب مشرق بیرون می‌آیند که برای حکومت مهدی زمینه‌سازی می‌کنند»^۱.

■ دانشجو: آیا راهنمای شایسته و زمینه‌ساز برای رسیدن به هدف مقدس خود که تأسیس حکومت انسان کامل است، یک حکومت تأسیس می‌کند؟

● استاد: یک حکومت متعارف به معنای یک نظام سیاسی عادی که از طریق تعیین قانون و اجرای آن با ضمانت قوه‌ی قهریه به اداره‌ی امور جامعه می‌پردازد، تأسیس نمی‌کند؛

یاری او -یا فرمود: اجابتش- بر هر مؤمنی واجب است» (برای این روایات مشهور که در مجموع به حدّ تواتر می‌رسند، بنگرید به: احمد بن حنبل، المسند، ج ۳۷، ص ۷۰؛ ابن ماجه، السنن، ج ۲، ص ۱۳۶۷؛ ابو داود، السنن، ج ۴، ص ۱۰۸؛ بزار، المسند، ج ۱۰، ص ۱۰۰؛ رویانی، المسند، ج ۱، ص ۴۱۷؛ مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۲، ص ۱۷۴؛ حاکم، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۴۷؛ دانی، السنن الواردة فی الفتن، ج ۵، ص ۱۰۳۲؛ بیهقی، دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۱۵؛ ذهبی، میزان الإعتدال، ج ۳، ص ۱۲۸؛ بحرانی، غایة المرام، ج ۷، ص ۱۰۸).

۱. «يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيُؤْطَتُونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَةً» (ابن ماجه، السنن، ج ۲، ص ۱۳۶۸؛ یعقوب بن سفیان فسوی، المعرفة والتاریخ، ج ۲، ص ۴۹۷؛ بزار، المسند، ج ۹، ص ۲۴۳؛ طبرانی، المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۹۴).

چراکه اگر برای تأسیس یک حکومت متعارف به تأسیس حکومت متعارف دیگری نیاز باشد، برای تأسیس حکومت متعارف دیگر نیز به تأسیس حکومت متعارف دیگری نیاز خواهد بود و این به تسلسل می‌انجامد که ممکن نیست. فارغ از اینکه حکومت متعارف به معنای یک نظام سیاسی مستقل و پایدار، تنها در صلاحیت انسان کامل است و تأسیس آن برای دیگران همان چیزی است که راهنمای شایسته و زمینه‌ساز در صدد پایان دادن به آن است و با این وصف، خود به آن آلوده نمی‌شود؛ خصوصاً با توجه به اینکه هرگاه او قادر به تأسیس حکومتی متعارف برای خود باشد، به طریق اولی قادر به تأسیس حکومتی متعارف برای انسان کامل هم خواهد بود و با این وصف، وظیفه‌ی او تأسیس آن برای انسان کامل است و نه برای خود. این همان دوراهی حق و باطل است که راهنمای شایسته و زمینه‌ساز را از مدعیان دروغین شایستگی و زمینه‌سازی جدا می‌کند؛ چراکه پس از رسیدن به آن، هر کس ولو با ادعای شایستگی و زمینه‌سازی به تأسیس یک حکومت متعارف اقدام کند، طاغوت است. از اینجا دانسته می‌شود که هیچ حکومت متعارفی در جهان جز حکومت انسان کامل نمی‌تواند مشروعیت داشته باشد، اگرچه خود را اسلامی یا حتی در صدد زمینه‌سازی برای حکومت انسان کامل بداند.

■ دانشجو: سخن شما بسیار پخته و سنجیده است، ولی می‌خواهم بدانم که با این اوصاف، رساندن حکومت به انسان کامل توسط راهنمای شایسته و زمینه‌ساز، دقیقاً از چه طریقی انجام می‌شود؟

● استاد: این کار از طریق یک حکومت متعارف انجام نمی‌شود؛ زیرا انجام آن از طریق یک حکومت متعارف مانند تحصیل عدالت از طریق ظلم است که تناقض محسوب می‌شود و ممکن نیست، بلکه پیش از هر چیز با ظاهر ساختن انسان کامل از طریق تضمین امنیت او با رساندن حامیانش به حدّ نصاب و سپس به یکی از دو صورت انجام می‌شود: به صورت مستقیم از طریق یک «انقلاب متعارف» با حضور او در راستای «رساندن او به حکومت»^۱ یا به صورت غیر مستقیم از طریق یک «حکومت انتقالی» که در شرایط اضطراری پس از فروپاشی نظام پیشین و پیدایش خلأ سیاسی با هدف تأسیس نظام جدید در مدّتی محدود با اذن او تشکیل می‌شود در راستای «رساندن حکومت به او»

۱. این صورت، سازگار با روایاتی است که پس از بشارت به ظهور پرچم‌های سیاه خراسانی فرموده‌اند: «إِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ»؛ «خلیفه‌ی خداوند مهدی در میان آن‌هاست»؛ زیرا ظاهر از این روایات آن است که مهدی در میان زمینه‌سازان حکومتش از اهل خراسان حضور دارد.

و با این وصف، می‌توان آن را «انتقال حکومت» نامید.^۱

■ دانشجو: از اینجا دانسته می‌شود که مردم و انسان کامل هر دو برای تحقق این هدف وظایفی دارند و باید در زمان مقتضی، وظایف خود را انجام دهند. آیا این طور نیست؟

● استاد: دقیقاً همین طور است. البته تردیدی نیست که انسان کامل به اقتضای کمال خود وظایفش را انجام می‌دهد و از حضور یا اذن در زمان مقتضی خودداری نمی‌کند و با این وصف، مردم باید به او اعتماد داشته باشند و با اعتماد به او وظایف خود را انجام دهند؛ زیرا این انجام وظایف آنان است که برای او وظایفی ایجاد می‌کند.

۱. این صورت، سازگار با روایاتی است که پس از بشارت به ظهور پرچم‌های سیاه خراسانی فرموده‌اند: «يُقَاتِلُونَ فَيُنْصَرُونَ، فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَدْفَعُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَيَمْلُؤُهَا قِسْطًا كَمَا مِلَّتْ جُورًا»؛ «می‌جنگند، پس پیروز می‌شوند، پس چیزی که درخواست کردند به آنان عرضه می‌شود، ولی آن را (برای خود) نمی‌پذیرند تا اینکه آن را به مردی از اهل بیت من می‌سپارند، پس زمین را از عدالت پر می‌کند همان طور که از ظلم پر شده باشد»؛ زیرا ظاهر از این روایات آن است که آنان حکومت را از طواغیت می‌گیرند و به مهدی منتقل می‌کنند، بدون اینکه آن را برای خود بپذیرند.

■ دانشجو که اینک خود را در نقطه‌ی مرکزی شناخت می‌یافت، مدّتی به فکر فرو رفت و جملات استاد را مرور کرد. او هیچ گاه تاکنون چنین نظام فکری کامل و منسجمی را نشنیده بود. در این هنگام او خود را در محضر راهنمای شایسته‌ای یافت که واقعاً و بی هیچ ادّعایی در خصوص خود و بی آنکه منتظر تصدیق و تحسین کسی نشسته باشد، در حال مهندسی نظری و اجرای عملی نهضت زمینه‌سازی برای حکومت انسان کامل بود. او احساس کرد که بدون تکلف و به صورتی کاملاً طبیعی، قطعات پازل در کنار یکدیگر قرار گرفته است. از این رو، با چشمانی پر امید به سوی استاد نگریست و با لحنی پر شور گفت: استاد! شما به همه‌ی سوالات من پاسخ دادید. حال به من بگویید که پس از روبه‌رو شدن با راهنمای شایسته و زمینه‌ساز، چه باید کرد؟ او ما را به چه کاری رهبری می‌کند؟

● استاد: زمینه‌سازان حکومت انسان کامل، مانند دانه‌های تسبیح هستند که با رشته‌ی رهبر مشترک به یکدیگر وصل می‌شوند و به «هماهنگی» و «همکاری» در راستای هدف مشترک دست می‌یابند.^۱ پس از این همبستگی، رسالت بزرگ حقیقت‌خواهان، آگاه کردن امت‌ها از این واقعیت تلخ است که در طول تاریخ، فریب حکومت‌های گوناگون را خورده‌اند

۱. چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ (المائدة / ۲).

و اکنون می‌توانند و باید به همه‌ی حکومت‌های شرق و غرب «نه» بگویند و به هیچ رفاه و آسایش فریبنده‌ای قانع نشوند و انقلاب مبارک مهدوی را آغاز نمایند. رسالت سنگین عدالت‌خواهان، راه‌اندازی یک بسیج عمومی در جهان برای تشکیل حکومت انسان کامل است و برای این کار، باید همه‌ی فعالیت‌ها و حرکت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را به سوی این برنامه‌ی متعالی جهت بدهند و در مقام اجرای آن، تا آخرین نفس پایداری کنند. این یک اصلاح اجتماعی و نهضت اصیل و ریشه‌دار است که می‌تواند توده‌های مستضعف جامعه را حرکت دهد و به عصیان علیه ساختار ظالمانه‌ی جهانی وادارد و بنیان حکومت‌های شرق و غرب را سست کند و فرو ریزد. این تنها پرچمی است که می‌تواند همه‌ی اقوام و امت‌های عدالت‌خواه را به گرد خود جمع کند و با هم متحد سازد تا صف یک‌پارچه‌ای را برای یاری مهدی به وجود آورند. در چنین بستر مناسبی، انسان کامل مجال ظهور می‌یابد و با حمایت همه‌جانبه‌ی مردم، به قدرت می‌رسد. البته تردیدی نیست که این تفکر انقلابی، دشمنان بسیاری خواهد داشت؛ دشمنانی که منافع خود را در خطر می‌بینند و سعی می‌کنند که با تبلیغات منفی و دور کردن ذهن‌ها، جلوی این نهضت بیداری را بگیرند و با جوسازی و دروغ‌پردازی آن را حرکتی در ردیف حرکت‌های انحرافی جلوه دهند و نگذارند که ندای آن به گوش ملت‌های آزادی‌خواه برسد.

حتّی چه بسا سعی می‌کنند که با قتل شخصیت‌های بیدارگر و انقلابی یا حبس و تبعید آن‌ها، این حرکت را متوقف و در نطفه خفه گردانند،^۱ اما مردم باید هوشیار باشند و در این برهه‌ی حسّاس، تکلیف خود را به انجام رسانند و برای یاری نهضت زمینه‌سازی به میدان بیایند.

● استاد کمی مکث کرد و سپس ادامه داد: این تفکّر، تفکّر انبیاء است که از یاد رفته بود و من یادآوری کردم. فرق تفکّر انبیاء با تفکّرات اصلاحی دیگر در این است که از عمق و گستره‌ی خاصّی برخوردار است و با کلّ نظام هستی هماهنگی دارد. انبیاء برخلاف نوابغ و فیلسوفان، همواره از حقایقی ژرف و فراگیر پرده بر می‌داشتند که در اندیشه و تجربه‌ی بشری بی‌سابقه بوده است و راهی نو و متمایز در پیش روی بشریت می‌گشودند.

۱. در حالی که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (آل عمران / ۲۱)؛ «هرآینه کسانی که آیات خداوند را انکار می‌کنند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و کسانی از مردم که به عدالت امر می‌کنند را می‌کشند، آنان را به عذابی دردناک بشارت ده».

از این رو گفته‌اند که یکی از معیارهای مهم در تشخیص اصالت و حقانیت پیام پیامبران، همین متمایز بودن و دور بودن آن از دسترس افکار و تجارب انسانی است؛ به طوری که نوابغ و فیلسوفان نیز به بلندای آن و ناتوانی خویش در درک آن واقف‌اند و از این رو، پیروی از آن را وجهه‌ی همّت خویش قرار می‌دهند.

■ دانشجو سرش را بر روی صندلی نهاد و دقایقی به فکر فرو رفت. سپس به آرامی سرش را برداشت و گفت: ای استاد بزرگ! با تمام وجودم در برابر حقیقتِ فراموش شده زانو می‌زنم. امیدوارم که زیر بار سنگین این مسؤولیت خرد نشوم. از شما نیز با تمام وجود سپاس‌گزارم که راهنمای شایسته‌ی من در این راه بودید و بی‌هیچ چشم‌داشتی، من را از خوابی گران بیدار کردید و جهان دیگری را به رویم گشودید؛ جهانی زنده و واقعی، روشن و معنادار؛ جهانی که هر چیز آن در سر جای خود است. احساس «رشد» می‌کنم و «حسرت»، از این که مردم در جهانی خیالی زندگی می‌کنند و از حقیقت فرسنگ‌ها دورند... هم‌اینک نقطه‌ی عزیمت من، آگاه کردن قومم در پرتو رهنمودهای شما خواهد بود. شکی نیست که امر به معروف در این عصر پرآشوب، مصداقی بزرگ‌تر از این نخواهد داشت و من مال و جان خود را با افتخار بر سر آن خواهم نهاد؛

باشد که جهان، پس از آن که از ظلم آکنده شده است، از عدالت لبریز شود.

● استاد با شنیدن این سخن، قیام کرد و دست شاگرد خود را گرفت و در حالی که به افق می‌نگریست، گفت: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^۱ «سپاس برای خدایی است که ما را به این هدایت فرمود، در حالی که ما هدایت‌شدنی نبودیم اگر خدا ما را هدایت نمی‌فرمود» و خورشید در میان آسمان بود و ابر نبود و همه جا روشن بود...

کتاب‌نامه

۱. ابن ابی شیبہ، عبد الله بن محمد بن ابراهيم (د. ۲۳۵ق)؛ مصنف ابن أبي شيبة، تحقيق كمال يوسف الحوت، مكتبة الرشد، الرياض، چاپ یکم، ۱۴۰۹ق.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد بن محمد جزری (د. ۶۳۰ق)؛ أسد الغابة في معرفة الصحابة، تحقيق على محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود، دار الكتب العلميّة، چاپ یکم، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن حمّاد، نعيم مروزي (د. ۲۲۸ق)؛ الفتن، تحقيق سمير امين الزّھيري، مكتبة التوحيد، قاهره، چاپ یکم، ۱۴۱۲ق.
۴. ابن حنبل، احمد (د. ۲۴۱ق)؛ مسند أحمد، تحقيق شعيب الأرنؤوط و عادل مرشد و دیگران، با اشراف عبد الله بن عبد المحسن ترکی، مؤسسة الرسالة، چاپ یکم، ۱۴۲۱ق.
۵. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (د. ۵۸۸ق)؛ مناقب آل أبي طالب، تصحيح لجنة من أساتذة النجف الأشرف، المكتبة الحيدريّة، نجف اشرف، ۱۳۷۶ق.

۶. ابن عساکر، علی بن حسن بن هبة الله (د. ۵۷۱ق)؛ تاریخ دمشق، تحقیق عمرو بن غرامة العمروی، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۵ق.

۷. ابن ماجه، محمد بن یزید (د. ۲۷۳ق)؛ سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء الكتب العربية - فيصل عیسی البابي الحلبي.

۸. ابن مغزالی، علی بن محمد بن محمد (د. ۴۸۳ق)؛ مناقب عليّ، تحقیق ابی عبد الرحمن ترکی بن عبد الله وادعی، دار الآثار، صنعاء، چاپ یکم، ۱۴۲۴ق.

۹. ابو داود، سلیمان بن اشعث بن اسحاق (د. ۲۷۵ق)؛ سنن أبي داود، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، المكتبة العصرية، بیروت.

۱۰. افلاطون فیلسوف یونانی (د. ۳۴۷ق.م)؛ جمهوری (دوره کامل آثار)، ترجمه‌ی محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷ش.

۱۱. بحرانی، هاشم بن سلیمان بن اسماعیل (د. ۱۱۰۹ق)؛ غایة المرام وحجة الخصام، تحقیق علی عاشور.

۱۲. بزار، احمد بن عمرو بن عبد الخالق (د. ۲۹۲ق)؛ مسند البزار، تحقیق محفوظ الرحمن زین الله، عادل بن سعد و صبری عبد الخالق شافعی، مكتبة العلوم والحكم، مدینه‌ی منوره، چاپ یکم، ۲۰۰۹م.

۱۳. بیهقی، احمد بن حسین بن علی (د. ۴۵۸ق)؛ دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ یکم، ۱۴۰۵ق.

۱۴. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله بن محمد (د. ۴۰۵ق)؛ المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ یکم، ۱۴۱۱ق.

۱۵. خزاز قمی، علی بن محمد بن علی (د. حدود ۴۰۰ق)؛ کفایة الأثر، تحقیق عبد اللطیف حسینی کوه کمری، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ق.

۱۶. خمینی، روح الله (د. ۱۴۰۹ق)؛ ولایت فقیه، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۰ش.

۱۷. دانی، عثمان بن سعید بن عثمان (د. ۴۴۴ق)؛ السنن الواردة في الفتن، تحقیق رضاء الله بن محمد ادريس مبارکفوری، دار العاصمة، ریاض، چاپ یکم، ۱۴۱۶ق.

۱۸. دیلمی، شیرویه بن شهردار بن شیرویه (د. ۵۰۹ق)؛ الفردوس بمأثور الخطاب، تحقیق سعید بن بسیونی زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ یکم، ۱۴۰۶ق.

۱۹. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان (د. ۷۴۸ق)؛ میزان الإعتدال، تحقیق علی محمد بجاوی، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت، چاپ یکم، ۱۳۸۲ق.

۲۰. رویانی، محمد بن هارون (د. ۳۰۷ق)؛ مسند الرویانی، تحقیق ایمن علی ابو یمان، مؤسسة قرطبة، قاهره، چاپ یکم، ۱۴۱۶ق.

۲۱. شاشی، هیثم بن کلب بن سریح (د. ۳۳۵ق)؛ المسند للشاشی، تحقیق محفوظ الرحمن زین الله، مكتبة العلوم والحکم، مدینه منوره، چاپ یکم، ۱۴۱۰ق.

۲۲. شریف رضی، محمد بن حسین بن موسی (د. ۴۰۶ق)؛ خصائص الأئمة، تحقیق محمد هادی امینی، مجمع البحوث الإسلامیة، مشهد، ۱۴۰۶ق.

۲۳. طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب (د. ۳۶۰ق)؛ المعجم الأوسط، تحقیق طارق بن عوض الله بن محمد و عبد المحسن بن ابراهیم حسینی، دار الحرمین، قاهره.

۲۴. طبری، محمد بن ابی القاسم (د. ۵۵۳ق)؛ بشارة المصطفی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، چاپ یکم، ۱۴۲۰ق.

۲۵. طبری امامی، محمد بن جریر بن رستم (د. قرن ۴ق)؛ المسترشد، تحقیق احمد محمودی، مؤسسة الثقافة الإسلامیة لکوشانبور، قم، چاپ یکم، ۱۴۱۵ق.

۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (د. ۳۲۹ق)؛ الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۳ش.

۲۷. مقدسی، مطهر بن طاهر (د. حدود ۳۵۵ق)؛ البدء والتاریخ، مكتبة الثقافة الدينية، بور سعيد.

۲۸. نعمانی، محمد بن ابراهیم بن جعفر (د. حدود ۳۶۰ق)؛ الغيبة، تحقیق فارس حسن کریم، انوار الهدی، قم، چاپ یکم، ۱۴۲۲ق.

۲۹. یعقوب بن سفیان فسوی (د. ۲۷۷ق)؛ المعرفة والتاریخ، تحقیق اکرم ضیاء العمري، مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۱ق.